

سُرِّيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي الْفَسِكِمْ أَفَلَا تَبْصُرُونَ

المجلد والنسخة الكتاب سلوك طريقيه عاليه تقبديه مضمونه حضرت خواجہ عبد اللہ احقر قدس سرہ السی

مکملہ صفحہ ۱۰۰  
۸ ذی الحجہ ۱۳۹۲ھ  
۱۳۹۲



بانتہام و تصحیح عبد القیوم صاحب آغا فی ابوالعلائی اکیس درج اول سرکار نظام  
موجود توتوی

در طبع آیین دکن واقع بیگم بانہ از او بطبع پوشید



بماہ ذیقعد ۱۹ سالہ ہجری طبع شد

## دیسچہ

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على رسول الله واصحابه اجمعين  
یہ تیرین ننگ خاندان بدنام کنندہ کونامی چند محمد عبدالقیوم ولد حافظ مولوی عبدالکیم صاحب رحم  
خلف مولوی عبدالعلی صاحب رحم بن مولانا مولوی کریمت علی صاحب رحم با تکم سرشاران بادہ محبت  
بیرنگی و بیہ کیفی کے روبرو سنیو مولانا حضرت عبد اللہ احرار قدس سرہ الغریز کار سالہ قدرت شریف پیش  
کر کے باد غرض کرتا ہے کہ یہ ۱۰ سالہ ہے جسکے معائنہ سے واقفیت اصلی سلوک تو کیا نقشبندیہ جو امور  
لاخترہ الایطاق سے پاک مانے سے واضح ہوگی اور یہ بھی معلوم ہوگا کہ اصلی طریقہ کس قدر آسان و  
سہل الوصول تھا جب حضرت خواجہ بہاوالدین نقشبند قدس سرہ کا مقولہ ذیل صادق آتا ہے۔  
سہ اول ما آخر صرتہ ہے یا آخر ماجیب تمنا ہی ہے یہ کتاب نادر الوجود تھی جو بڑی تلاش سے  
دستیاب ہوئی میں نے اس کو طبع کرا دیا تاکہ طالبین راہ صدق و ضفا اوس کی محنت  
تلاش سے بچیں میں نے اس کے تصحیح طبع میں حقے الامرکان بہت کوشش کی ہے  
اگر کسی مقام پر غلطی ہو گئی ہو تو معافی کا خواست گزارا اور آخر عرض پر دانہ ہون

پا ہر کہ خواند دعا طمع دارم یا زانکہ میں بندہ گنہگارم یا

## الملتس خادم القدرہ

عبدالقیوم آغائی ابو العلامی غلام غلامان آستانہ مولانا مرشدنا و سیدنا حضرت

آغا داد و صاحب قبلہ مظلہ العالی نقشبندی ابو العلامی



کتاب لیسر بسم اللہ الرحمن الرحیم و تم بحال الخیر

خداوند بعزت آنکه بفرادانیت ذات متفردی و وحدانیت صفات متصفی و استحقاق عبادت عبودیت  
 چیز تو کسی را ثابت نیست بحال حکمت و قدرت نامتناهی خود آثار انوار جمال و کمال خود از در کج موجودات  
 ظاهر گردانیدری سر خاصان خود را بواسطه مشاهده آثار کمال خود بخود راه دادی و از رحمت الشفات  
 بگردون خود بحال عتایت قدیم خود خلاص گردانیدری و طائفه دیگر را هم بواسطه مشاهده این آثار تمام  
 مشغول مظاهر گردانید که از خود بمانی نه دادی - فیصل بدکثیر او یهدی بدکثیرا کنین  
 مصر ماء للجویین و بلاد للجموعین - شعور آب نیل است و قطعی خون نمود و قوم  
 موسی را نه خون بود آب بود - خداوند بعزت آنکه ایشان را از خود بمانی دادی و صول بحجاب  
 بر ایشان کشاده گردانیدری و بعبادت تحقیق و عبادت از عبادت ذاتی است تمام هستی ایشان را  
 از پیش ایشان برداشتی ما فقیران را نیز بجزمت این برگزیدگان بحقیقت بنگی خود در راه تملای تا یک نفس  
 با یچارگان نیز ذوق بی خودی چشیده از خود فارغ آیم و از حقیقت مسلمانی بوسه بشام ما رسد لذت  
 در دمسلمانیم و نیستی نفس طلبانیم ده کفر کافر او دین دین دارا و قره دردت دل عطار را و  
 الهی بعزت آنکه بے نیازی و نیاز همه دانی و همه را با بایست ضروری سید می چیز تو کس را بابروردن  
 حاجات ایشان مسلم نیست که ما را از آنکه بخود از براس خود اندیشیم خلاصی داده باندیش که از نزد تو

باشد نشکران و یک نفس از مشغولی باین اندیش بکمال کرم مکنار که چیزی دیگر مشغول گردید  
 خداوند امر که بدو دیدن مبتلا گشت غیر تو او را کیت که از ظلمت شهود غیر تو بدید نور وحدت تو  
 خلاص گرداند اگر پرسند - که معتقد در ایشان فالواده حضرت خواجگان حیت بگو  
 اعتقاد اهل سنت و جماعت و دوام عبودیت که این بی او متصور نیست فان عبارت از  
 دوام گهی است بجناب حق سبحانه بی مزاحمت شعور بوجود غیر بلکه ذهول از صفت گهی  
 بوجود حق سبحانه و دریافت این سعادت عظمی بی تصرف جذبه که عبارت از ظهور محبت ذوقیه  
 است نیست هیچ سبب در طریق جذبه قوی تر از صحبت کسی که سلوک او بر طریق جدیه واقع شده  
 باشد نیست اگر حق سبحانه بجناب عنایت بصحبت کسی رساند که اثر تصرف جذبه که عبارت از  
 آگاهی است بحق سبحانه بر سبیل فوق و دل را درین آگاهی لذتیه هست ظاهر شود باید که سعادت  
 خود را تسلیم در کلی و جزئی باو داد و تفاوت خود را در اعراض از او اندیش اوقات خود را مصروف  
 نگاه داشت ادب او گرداند از هر چه منکر است خویش را نگاه دارد و در غیر ماضی او خویش را صرف  
 نکند چنانچه هر چه مرفعی است محبوب خویش گرداند و هر چه منکر است بالطبع از کاره باشد  
 تا بصیغی گردد که جز مراد او در دیگرش نماند و هم مرادها از ساحت سیندانش رفت برگردد و چون حال او  
 باینچهار شد شاید که آن وصف که بر دل عارض شده است بقایا بدکسیکه او را استعدا دین مبت  
 داده اند باید که بر طریق ذکر بر قانون مقرر مشغول گردد تا بواسطه کمال مشغولیت او صافی گردد  
 و در آن صفی آینه مستعلمان گردد که جذب الهی دل باور در تصرف خود او در از مزاحمت نفی و اثبات  
 او را خلاص گرداند باید دانست که مقصود از مجموع اعمال تازه گردانیدن ذکر هستی حق سبحانه  
 بر دل بر وجهی که دل از تذکره هستی آنجناب در خود لذت یابد که مثل آن لذت در غیر این  
 نیافتد باشد و دوام گهی بجناب حق سبحانه بی مزاحمت شعور بوجود خود و غیر حق و دستغراق

در شهود هستی حق سبحانه بی آن که او را و قوفی باشد بشهود او صل ذکر اول شهود است که وصف شناسی  
 و شهودی در دیده دل تیا بدو این صفت که دید او وصف شاهری و مشهود است نیست  
 این نیز از نظر دل بر خیزد و او بهنگی خود بر خیزستی خود چنان گم کرده که از وفعل مانده صفت نه اسم  
 مانده ذات این است بزرگان تعبیر لغتا و فقا فکرده اند اگر حق سبحانه او را ازین مقام سرتی  
 بخشد و ببقا بعد لغتار ساند او را از ترغولیش بجناب عنایت نور بی بخشند که بان نور تو اندید  
 که مشاهد اول ذکره جزا نیست درین مقام هیچ چیز سر او را مشاهده آنحضرت مانع  
 نتواند اندیشست مقام محدود فرقی بعد الجمع و بقا بعد الافتا سیر عن اللذبا اللذبا براتے تکمیل  
 ناقصان اینجام مقرر شود و کمال توحید و وحدت و اتحاد که نهایت اقدام انبیا از الواعزم و غیر عم  
 و خواص اولیاست درین مقام ظاهر شود در رسیدن بآن مقام عالی که انظار خواص از انبیا و غیر  
 ایشان از ان در گذشتست بی متابعت مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم در ظاهر و باطن چونکه میسر  
 نیست باید که ظاهر از ذایل اعمال و اطلاق مطهر گردد و باطن از التفات بغير حق سبحانه بپوش  
 کمال تو به تخفیف حقیقت از تشوایب قیود آزاد و پاک آید اینچا بود که ظاهر را تم حیرت از تعلق کردن  
 که حقیقت بندگی است بر چنین کشند چونکه تفریر بتوحید رسیدن فقیر خواستم که اینچاز مشکوت  
 انفاس قدسیا کابر رضوان اللہ علیهم اقباس کرده شده است در سلاک کما بت در کشم  
 بنابر تصور خود در ترس آن که ناگاه خاطر ساده دلی بخلط چیزه ازین تقریر فهم کند که سبب  
 هست اکابر گردد با خودش در مرط بد اعتقادی اقلاده هلاک گردد و چونکه عظم مقاصد انسانیه  
 تخلیص ظاهر است از منهای و ایستادن او بر طریق تعقیب متابعت و بتحرید باطن از تشوای غل کونیه تا  
 سلطنت هستی حق سبحانه تعالی بر دل تجلی فرماید و دل را از وقوف و شعور غیر آزاد گرداند و بپوش  
 آن نمود که چیزی نماند که سبب نزاهت ظاهر از الوات تعلقات بشریه گردد و سبب خلاصی دل

تعیان بالکسره



از دست تعلقات کونی و این جز در طریق متابعت حصول تکلیف نشده است بنا بر این در اظهار  
جذب الهی بواسطه صحبت ارباب ذوق خلکو کرده شد اگر حق سبحانه عنایت فرموده توفیق آن بخشید  
که اظهار بعضی از حقایق کرده شود در خاطر این فقیر است که چیزی در توحید و اتحاد و وحدت و سایر  
مقامات نوشته شود -

### فصل بیان الاصطلاح

اگر پرسند که توحید چیست بگوئیم منزل و تجرید او از اگاهی بغير حق سبحانه اگر پرسند که وحدت چیست  
بگوئیم خلاصی از علم بوجود غیر حق سبحانه اگر پرسند که اتحاد چیست بگوئیم شترق در هستی حق سبحانه اگر  
پرسند که سعادت چیست بگوئیم خلاصی از خود بدید حق سبحانه اگر پرسند که شقاوت چیست بگوئیم خود  
در ماندن و از حق باز ماندن - اگر پرسند که وصل چیست بگوئیم ان خود بشهود وجود نوری سبحانه - اگر  
پرسند که فصل چیست بگوئیم جدا کردن سزا غیر حق سبحانه اگر پرسند که شکر چیست بگوئیم ظاهر شدن حالی  
بر دل که دل نتواند که پوشیده دارد چیزی را که پوشیدن آن پنجه پیش از ظهور این حال واجب است  
باید که شغل در نگاهداشت آگهی باین وصف که بود که در خروج و دخول نفس واقف باشد که در وقت  
نسبت حضور مع الله فوراً واقع نشود تا برسد بان جا که به تکلف نگاهداشت او همیشه  
این نسبت حاضر در دل او بود و به تکلف نتواند که این صفت از خود دور کند گاه باشد که او را از خود تمام  
بستاند از خود جز بود از خود و خوف قلبی بمقصود بیاید که چون او را بخورد هند بر طریقه مقرر در نگاهداشت  
نسبت آگهی کمال سعی بجاء آرد تا فوراً بواسطه عوارض نفسانی باوره نیاید و دوام التجار  
افتقار بصفت انکار بجناب حق سبحانه قوی ترین سببی است در دوام این نسبت باید که همیشه  
از حق سبحانه بوصف نیاید بقا سے این صفت طلبد اگر بعبه ای در نگاهداشت این نسبت سعی

کرده شود هنوز غی او گذارده نشود غل جبهه لا یقضي دینه گویا در شان این نسبت است درین  
مقام که دل را تکمیل حاصل شده است در نگاهداشت این نسبت اگر نظرش بر آن بود که حق سبحانه حاضر  
است حالش بهر شادی و فوج بود بهر شادی شادی جاوید کن از دوست تو با تا بکنی همچو گل دو پوست تو  
چون این صفت قوی شود تحقیقت ایمان که آنرا صورت احسان گفته اند اشارت نبوی باین چنین  
دارد شده که الاحسان ان تعبد الله کانگ تمامه حال - لازم دل گردد و طائفه حصول  
این حال را مشاهده گفته اند و طائفه یادداشت را که عبارت از دوام آگهی است مشاهده گفته اند اگر  
درین مقام چنان شود که اشتغال ظاهر مانع نیاید از وجود این نسبت و حضورش مانع نیاید از اعمال  
ظاهره او را از جمله باغبان شمرده اند و اجازت کرده بصحبت و در غیبت مستعدان باین طریق و اگر نظر دل  
بر آن بود که هنوز چیزی مانده است که بان نرسیده است حالش بهر شوق و حزن و غم و اضطراب  
بوده گزین اضطراب و اشتیاق از هیچ کالی از انبیا و غیر ایشان ذایل نشده است همیشه حق سبحانه  
در دستمان خویش را درین فرح و اندوه و اشتیاق میدارد - انی میعاد یوم اللقاء - اگر  
بعبه ای کا ملان را نظمه تجلی فیه گردانند بادی قبول آن تجلی کنند و هر لحظه قوی در استعداد ایشان  
بواسطه این تجلی حاصل شود که در ایشان اشتیاق جدید با پنجه باقی مانده است از ذوق این جمال منتها  
آنحضرت ظاهر گردد و هر تجلی سبب حصول استعدادی و هر استعداد سبب تجلی در نفسش ایشان  
زیاده تری شود هر چند زلال تجلیات پیشی نوشتند نشانه تری گردند از جانب ایشان که  
تقصان در عطش به آن جمال و از فیاض حقیقی افاضه آب حبوب حقیقی منقطع - شهادت المحب  
کا سا بعد کاس فما فقد الشراب و ما رویت ما نراغ البصر و ما طنی  
اشارت بحصول این اشتیاق است - کان رسول الله صلی و سلم و ایم التفکر کثیر الحزن  
چون که نظر بصفتش لغت غیره نبود بزرگ بعبه مبتلانه شد چون که لغت به بے نهایت آن جمال

حسب کمال بود همیشه از دست نیل آنچه باقی ماند است ظاهر بود ازین جهت که حقیقت او بهر چه  
 یاقوت فرو نیاورد متوجه نیافت است بود ماطنی وصف همداوند فقره کدام دل که سعادت  
 آگاهی حق سبحانه و تعالی است اگر آن لحظه آگاهی از دل نشود نه دل مانند تن چه آگاهی دل واسطه وصول  
 فقیه الهی است که جمیع اجزا را بدین میرسد اگر در فیض الهی که بواسطه آگاهی میرسد از اجزای بدن مستطیع  
 شود بنائی وجود الهی باقی نگذرد لکن حظ وافر از حق سبحانه و تعالی است که وجود غیر را فراموش  
 آگاهی خود نگردد پس تجرید آگاهی از غیر حق سبحانه عین سعادت آمد و توقف بوجود خود در مقام حضور  
 عین خسران حیوات جاویدانی کسی راست که در مقام حضور حق سبحانه و تعالی خود از نظر خود تواند پوشید  
 و در دیده مشهود خود مشاهده و او جز حق سبحانه نیابد درین مقام اگر هر چه جز حق است سبحانه در حق  
 او نیست گشته باشد و شعور او به نیستی نیز از نیست شده باشد او را خانی گویند اگر لطف انسانیت  
 باقی است توان دانست که وصول در مرتبه از مرتبه عبارات از آنست که نسبت آگاهی از حق  
 سبحانه منقطع نشود مصرع هر گویم شرح این بود بیت بس کنم خود میر کانه این بس است  
 بانگ در دردم کرده کس است فقره اگر حیوات ابدیه در انقطاع دل از تعلقات صورتیه  
 و مغزیه کوشی بنهایت این طریق نتوانی رسید چه نفی را اثبات لازم است و هر اثباتی لایقی  
 لازم از قدس بندنی علمای این رب زنی تحیر افیک منی ازین لیکن بقدر  
 انقطاع از متلذذات طبیعیه حکم وعده انا لا تصعب اجر من عن عمل و بمقتضیه من  
 اتانی بمشی آئینه مروله بگام شنگان زلال وصال از شربت وصلی چکاند تارابط  
 حیوات ایشان تا اهل سستی منقطع نشود تا که میعاد یوم القاب این شراب تسکین ایشان می کنند  
 پس نسبت با کسی که صفائی فطرت او بواسطه شغل بخلوط طبیعیه بکدورات مبیل نگشته است

نگاه دارد در نگاه داشت این معنی خلا و ملا باید که مسادی باشد بلکه در ملا صفائی آگاهی باید در خود لیکن باید  
 که غم رنده این راه جز رسیدن بمقصود نباشد و از جوهر منافی مخمر باشد و در متابعت نبی صلی الله  
 علیه و سلم و علی آل چون کوه را سنج باشد و مومع باشد بصحبت اهل جمعیت و از صحبت از باب تفرقه  
 گریزان قوی ترین سببی که انقطاع از موانع ناسوتیه بان میرسد شود و اهل جمعیت از باب جمعیت است  
 و حسن عقیده با ایشان دوام نیاز و استمداد از جهت ایشان و بذل مال و تن از براس ایشان  
 آنرا که حق سبحانه در عهد نازل از براسه و زیندن طریق محبت خود مقرر کرده است همگی میل او را  
 دریافت خاطر این ظاهر گرداند و سعادت خویش از در خدمت ایشان نه داند و شقاوت خود  
 جز در دوری از صحبت ایشان نه بیند آنس او جز بلعان نور که در جبین پیر ظاهر است بجز دیگر  
 نیست اگر عنایت الهیه تدارک حال او کند و دیده بصیرت او را مستغرق جمال کمازالت پیر ظاهر  
 است در زمان استغرق مرات در نظرش نماید درین حال توجها و بکعبه توحید دست گردد و  
 دیوار مطهر از پیش بصیرت او برگیرند خلیل و ابرهه با خود گوید که انی وجهت وجهی للذی  
 فطر السموات و الارض حنیفا و ما انا من المشرکین عین پیر و اسے  
 پیر کیست پیر کسی است که آنچه مرضی رسول الله صلی الله علیه و سلم نیت از نیت  
 شده باشد و آنچه نازوست صلی الله علیه و سلم ننماید بلکه او به نیت او از تمام کم شده  
 و او آفته شده باشد که جز خلاق و اوصاف نبوی در او هیچ نباشد درین مقام بواسطه انصاف  
 بصفت نبویته مظهر تصرف حق سبحانه گشته و بتصرف الهی در بواطن مستعدان تصرف کرده و  
 تمام از خود خالی شده و بملحق سبحانه ایستاده بیت از یک در کنار می گیرش بکار با بجز  
 بوی یار و با کرد بوی طین از مرید آنکه بتاثیر آتش ارادت با ایستاد و سوخته باشد و از مرادات  
 او بیخ نمازد بصیرت دل در آینه پیر جمال مراد دیده کردی از مجموع قبله با گردانیده و قبله او



حال برگشته و در بندگی بر آزاادی فارغ آمده و سر نیاز جز بر آستانه پیرانه انداخته و اعراض  
 از مجموع کرده سعادت خود را در قبول او دانسته و شقاوت خود را در رد او بلکه رقم رستی بر نامه  
 وجود کشیده و از تفرقه شعوبه وجود غیر پیر خلاص گشته بیت انرا که در سراسر نگار است  
 فارغ است از ازیاع و بوستان و کماشای لاله زار و فقره الوار کجی مقصود همیشه ظاهر است  
 زندگی دل و جان و متن بواسطه آن نور است اگر یک لحظه بر تو انوار بے نهایت در مظاهر ممکنات  
 منقطع شود از مجموع هیچ اثر نماند اناس در عقل از وجود یابی مردل پر توی از انوار اراوت او  
 و گیرائی در دست و روانی در پا و بینائی در چشم و شنوایی در گوش و تاثیر تجلی او محال حاصل  
 آنکه همه با او هم بسا و همه بیچ - بدی کون ما یکون و بندگان ما کان فقره  
 باشد که یک لحظه موجب عنایت بوعلت دلی را که در کشاکش ملات سفلیه باز مانده است  
 و از انجذاب بمقر خود که عبارت از اوطان انست از عالم قدس در واقعه اندر ق تعجب  
 بملاوات هوا خود که تیر نبرد و بار بعلی حیم و باو بید عبارت از انست خلاص کرد انند  
 بحقیقت حضور مع الله که عبارت از آرام دل است باقی سبحانه بے رحمت شعور وجود  
 خود بل آرام که اقدس است از وصف آرام او باقی سبحانه نخت گردانند بیت از پوزان  
 عیش و عشرت ساختن یا صد نهان جان بسایه بافتن یا فقره معنی شاهه ما دام  
 که روح متعلق باین بدن است نه انست که حق سبحانه را با ساسه بصرتوان دید چون لمعا از  
 انوار بے نهایت بر اوج و شباح تا فتن کرده جمله کان لم یکن جنان نیست کردند که  
 از ایشان نه نام نماند نشان بلکه این بان معنی است که چون حضور دل بحقیقت در که  
 بصورت است بواسطه مواظبت بر مذکور بدو بر ترقی کند که دیگر بر در تحقیقت  
 ...

وقتی دست دهد که آگاهی او از وصف حضور شهود حضوری باشد بے مزاحمت شعور بخطورم بمقدار  
 شعور بخطور نقصانی در حضور حق سبحانه واقع شود ذات مقدس او از ان تراست که در دیده بصیرت  
 دل بیاید فکیف که در نظر حسن از بیجا است که عطش عطشان زلال وصال بمشاهده سسری  
 هرگز تسکین نیابند بلکه تشنگی برایشان ازین شرب زیاده گردد - والله عالم بحقایق الامکا  
 کلها فقره حکیم مطلق جل شانہ آدمی را بقیود مبتلا سے طعنه گردانیده است و باز مقصیات  
 او را بر و نهاده و با وجود این آثار محجوب شده و احجاب جمال مقصود بوجود این آثار حاصل شده و در  
 عین این تکلیف تخلص او از زرق عبودیت اغیار فرموده است و تکلیف ازین جهت که هر دو فعل حضرت  
 حق اند عین حکمت و عدل و فضل است اگر بوصول عقول انانیه بکنند وجود حکمت او غیر سلطانه  
 میسر نیست لیکن گردیده بصیرت از عشا او هاس طبیعت پاک باشد در طرت انجذاب ال  
 بحق و از روعه خلاصی او از قید مولف جمال حکمت تکلیف الهی شاهه تواند کرد و در انجذاب نفس  
 بخطور خود که سبب دوری دل است از حق سبحانه جهت ابتلا ظاهر بیند چون دل مظهر  
 آثار لطف ایزد است بحسب قابلیت خود مقبول لطف الهی کرده است توجیه او همیشه بحسب این  
 خواهد بود که همیشه در اشتیاق و وصول مایل نور که حق سبحانه است بقیه او سرگشته می باشد و یک  
 نفس از اضطراب نیاز آمده همگی همیت او جز گرداختن و سوختن نباشد و از ان جهت که نفس  
 مظهر قهر ایزد است همیشه توجیه او هم بچیز است که سبب حرمان او از وصول سعادت  
 حقیقی گردد و اضطراب او جز رسیدن بخطور طاین عالم نیست و همگی همیت او جز فرورفتن بسبب  
 پستی نه و ازینجا توان فهم کرد که میل ایس بسوسه زمین چونکه آدمی جامع دل و نفس  
 بود و ازین دو چیز استعدا کان داشتند که آثار او صاف قهریه و لطفیه از ایشان ظاهر باشد  
 همیشه تاب انوار جمال و جلال از دیوار ایشان ظاهر است لیکن ظهور او صاف ایزدی آدمی



بجسب استعداد اوست اگر غنایت الهیه حجاب از پیش بصیر آدی برگیرد حقیقت انانی را که  
 که نظری میند که از جمال انوار صفات همیشه لامع است پس تر اینچ نسبت به نماز که آدی مختار است  
 و در مختار بودن اینچ اختیار ندارد همچنانکه در صفت بودن سایر صفات از سمع و بصیر و اراده و  
 محبت و قدرت و غیره باینکه در جسد استعداد انانی آب اختیار از محیط اختیار الهی آن  
 مقدار روانه گردانیده است که سبب محمودی عالم بوجود گردد و الله اعلم بحقیقت الحال فقره  
 ربانیدن مرغ لاهوتی که محبوس نفس ناسوتی است باین تاثیر جذب که لازم است تمام مجبوری را که  
 باز باین متابعت مصطفوی است صلی الله علیه و سلم میسر نگردد - فعلی است اتباعه صلی الله  
 علیه و سلم ان کنت موجهالی حقیقه الحقایق التي لها وجهه فی کل موجود  
 وبها بحقیقت الموجودات گویا اشارت و لله المشرق والمغرب فاینما  
 تولو فتم وجهه الله - باین تحقیق است اینجابانی و هو امعک از کجا است  
 او با نمازی نزدیک تر و دانند آنکس که خود دارد خیر فقره الاحسان  
 ان تعبد الله کانک تره حقیقت انان که ناشی از دوام نظر ظاهر شود آنحضرت است  
 جل ذره و تربیت ان این مقصد است و اعلی بر احدیت جمع بصیر و بصیرت است یا مقصد  
 اقبال و اعراض میسر نیست پس واجب ارباب همت آنکه بجسب انفاص جدیده هکلی خود را  
 بر زمین غیر مقصود گرانند تا باشد که حق سبحانه بموجب نص انا لا یضیع اجره من  
 احسن عملا - و بر قضیه من انانی عینی اتیقده و له حقیقت ایشان  
 در تاثیر جذب از نسبت شعور و عوق غیر خود خلاصی کرامت کرده باین دولت که خاصه محمد رسول الله  
 است و امت او را که بواسطه متابعت بهره تمام است برسانند فلک هو الفوت الکبیر  
 لیس و ما العنقی والهم انی منی الی مرآت وان الی ربک المنتهی

انهایت طاقت آدی که گفته اند تا اینجا پیش نیست فقره انفاص قدسیه بزرگواران این است  
 است رضوان الله تعالی علیهم اجمعین جمله دنیا فصولی است مگر اینچ چیز که مائمه نماند  
 که سزاوار بوده آب که کشنگی بر دلباس که ستر شود علی که بان عمل کند مسکنی که هو ساکن باشد  
 فقره بر خورداری از حیوانه کسی راست که دلش از دنیا ستر باشد و بگذر حق سبحانه گرم حرارت  
 قاش بگذارد که محبت دنیا گردد و جرم دل گردد تا چنان گردد که اندیشه اش جز حق سبحانه هیچ نباشد  
 فقره سابقان که آنجذاب بان حضرت در حقیقت ایشان منظور است از دوام نظر ظاهر شود  
 جمال و وصول بان ذات که ظاهر از ظلمه محبت است همچنان که نظر بصیرت ایشان از شهود  
 جمال آن ذات غایب نیست توان گفت که بواسطه احدیت بصیر و بصیرت نظر بصیر نیز از ان  
 جمال غایب نیست حق سبحانه ماد قبح بصیر الاعلیه می تواند بود که ازین جهت باشد  
 که از انفاص قدسیه بزرگان است چون یقین کمال رسد در هر حس بصیر پیدا آید که زیادت  
 بران صورت نبندد که لو کشف العظای ما از دوت یقیناً فقره بلند همت  
 کسی است که قوت در او را اگر استطاعت آن دارد که بحق سبحانه مشغول گرداند باید که  
 فرصت غنیمت شمرده با خداوند خود در نفس مصروف گرداند و اگر داند که این قوت در او نیست  
 باید که او را صرف در چیز کتد که سبب شغولی بان حضرت گردد و مردک سعی کند تا از مرتبه مردکی  
 بگذرد و بمقام مردی برسی آید هرگز دانی که مردک کیست و مردک ملام است بدانکه مردک آن مبارز  
 است که در میدان جاهد و آنها تیغ لابر دست گرفت و بجای اهل السد که نفس و شیطان است  
 مشغول گشت و مردان غازیست که به تیغ توحید سر اختیار برداشت و از تشویش محاربه  
 آسوده گشت غیر ازین دو حال که رازن نیز شمار که ایشان مثل چهارپایانند و لیک کال انفاص  
 بل علم حاصل سه قرب فی بالو پستی رفتن است و قرب حق از قید هستی رستن است



قال الامام حجة الاسلام هاست توانست که معلوم است چون بزرگ هستی حق از آگاهی  
 بمعلوم خود خلاص شدی از جنس هستی رستی فقره مرصردلی که از تاثیر تجلی حق سبحانه بصنعت  
 امارت جنت و جنة حاصل شد باید که این نعمت عظیم دانسته بشکر این نعمت و قیام نماید بدل  
 ایگی خود در عبادت خیرت حق سبحانه کند بنای این کار بر آن کند که اکابر علماء و اولیا کرده اند از احکام  
 عقیده بر طریقه سنت و جماعت که بحقیقت فرقه ناجیه این طائفه اند از اصول اعتقادات  
 بنسبت حق سبحانه و نسبت آنچه انبیا علیهم الصلوٰة والسلام از حق سبحانه اختیار کرده اند  
 از امور عهده از حشر و نشت و بدوزخ و از حساب و عقاب و ثواب و سایر آن بعد از  
 احکام این عقیده همگی همت بر آن دارد که علوی صحبت عبادت بے آن میسر نیست حاصل کند  
 از علم طهارت و نماز و علم روزه و زکوة اگر مال دارد و علم نکاح و ظهار و ابلا و کفارة بر آنجی که مختار  
 علماء است و عزیمت است بعد از ملازمت علماء که بحقیقت رحمت عالمیانند تمامی همت همگی خود را  
 صرف طریقه اولیا کنند از انقطاع صوری و معنوی تجرید همت از التفات بهر چه سبب مشغول  
 بغیر حق سبحانه باشد لازم خود دانسته در قطع علایق صوری و معنوی بجان کوشند بنیاز تمام  
 علی الدوام منتظر آن باشند که حق سبحانه او را از خودی او نجات داده بخص عنایت بخود مشغول  
 گرداند و از هر چه هستی تمامی آزاد گرداند خصوصاً اشتغال بر طریقه خواجگان و خلفای ایشان  
 که بحقیقت این طریقت نسخه جامع است مرجموع طریقه اولیا را باید که تمامی خود را باین  
 طریقت بدهد برین وجه که از دنیا بحد ضرورت کفایت کند در خوردن و نوشیدن و مسکن ازین  
 جمله بآن مقدار کفایت کند که بے آن در شش طریقه اولیائی مانده اگر مقدار ضرورت از اخوان  
 که همت ایشان خدمت برادرانست بے منت حاصل شود باید که آنرا مدد سے از حق  
 سبحانه دانسته پسند بان گردد و تمامی خود را مشغول بطریقه بزرگان این خانواده بزرگ گرداند

صرف رغبت از همه لذات کرده از حق سبحانه طلبید که آنحضرت ادب و جلال و علو و ذکر از همه لذات  
 خلاص گردانند تا برسد بان دولت که ذکر ذات صفت ذاتی او شود یعنی بیچ وجه حقیقت او از خود  
 ذکر ذات را دور نتواند کرد و حصول این سعادت را جمعی متهابه گفته اند و جمعی تعبیر تجلی ذاتی کرده اند  
 بازی دیگر حقیقی که مقصود از بندگان است که آراسته بان باشد عبارت از حصول یادداشت  
 است که حضور بے عیب است بعد آراسته شدن تحقیق انانی بقایید صحیح اصل است و  
 جماعت و دانستن احکام شرعی که بنا بر عبادت بر آنست اختصار کند بر فرائض و سنن و تہجد  
 و شکر و وضو و چاشت در اشراق که مختار صوفیه و بعضی از علماء است و همیشه خود را بر آن دارد که در هر  
 نفس بر طریقه مقررہ خواجگان خود را بنوع مشغول گرداند و اگر مدد سے از اخوان در امر معاش  
 ضروریه نیاید بقدر ضرورت یکسبی یا تجارتی یا کار دیگر مشغول گردوان مقدار که ضرورت او  
 کفایت شود در مسکن اگر بالاقای یا چیزی سے کفایت سازد موجب وجدان فراغت بس  
 عظیم بود در خوردنی با نچازان تر نباشد قناعت بسیار نیک است در پوشیدن بآن مقدار  
 که دفع سرما و گرما باشد پسند باید کرد تا آن زمان که اشتهای او از مجموع سبب علو و  
 ذکر و شهود نیست شود اگر حق سبحانه بر اے مصالح دیگر آن بعضی از حطوط محطوط گرداند  
 متضمن چیز کثیر به نسبت او دیگران خواهد بود اگر صحبت اخوان دل نشین باشد یا یادداشت  
 بے توسط دیگر مشغول گردانند نعمتی بس عظیم است باید که همگی همت مصروف بنگاهداشت  
 انچاز صحبت حاصل شده است باشد میل نگاهداشت ادب صحبت بودن هر صحبت بشرط  
 آنکه از حطوط نفعانی مبرا باشد و تعاضل از معایب بر آوردن و بر آوردن مرادات مباحه  
 ایشان خصوصاً مرادات دیگر که بعضی مستحب و بعضی واجب است صدق و اخلاص و  
 بے اعتراض بودن را به نسبت اخوان تاثیر پس عظیم است در ظهور جذب و نسبت این طائفه

فقره الذين امنوا وطمين قلوبهم بذكر الله الا بذكر الله تطمئن القلوب  
 حقیقت الذاکر طرد الغفلة - حقیقت ذکر در کردن غفلت است از دل حقیقت ذکر  
 بحقیقت منزله است از حرف و صوت عربی و فارسی نیست اگر در صحبت از باب جمعیت باشد  
 دل نیاز تمام نشود و یکی همت مصروف بر آن باشد که حق سبحانه بجز عنایت دل او را از  
 التفات بغير خود صیانت فرموده بخود مشغول گرداند درین وقت اگر دل خود را بحق سبحانه  
 جمع یابد و از غیر او خالی نپند باید که حصول این جمعیت را عنایت دانسته بتجانی خود را مشغول  
 به نگاهداشت این نسبت گرداند چنان کند که دل او را از آگاهی بحق سبحانه حالتی شود که در دل  
 خود غیر آگاهی بحق سبحانه هیچ نیابد اگر او را بتماجز و بخود گردانیده بخود آگاهی دادند کمال عنایت  
 است هر گاه که بخود دهند باید که همت مشغول نگاهداشت دل خود باشد تا آگاهی از دل  
 دور نشود از حقیقت ذکر بجز آگاهی بحق سبحانه تعبیری توان کرد باید که آگاهی بآن حضرت  
 و صفی از دل شود چنانکه بینائی در با صره و شنوائی در سامعه لازم با صره و سامعه است  
 اگر کسی را چنان آگاه بخود گرداند که از غایت آگاهی وصف با آگاهی او را نماند نوعی از  
 استغراق است در شهود اگر کسی را قوفی بر مقاصد از باب حقیقت سبب موافقت  
 در نگاهداشت آگاهی بحق سبحانه حاصل شده باشد یقین او خواهد بود که شهود و حضور  
 شاهد بلکه مشاهده که اصل ولایت نامی باشد عبارت از دوام حصول یادداشت است  
 که تعبیر از آن با آگاهی کرده باشد استغراق در آن بحسب اوقات عبارت است  
 از حصول وجود عدم که منوهاست بر تصرف جذبه که معنی جذبه که عبارت از غلبه میل دل است  
 پس میل و حق سبحانه باری مقصود کلی آن که دل همیشه آگاه بآن حضرت بود صفت محبت  
 و تعظیم باشد طریق تعلیم ذکر که نگاهداشت این آسان تر باشد آنست که در روزی نیرف

جس کرده لب را بر لب حرفانیده و زبان را بر کام بر وجهی که در درون بسیار تنگ نه شود  
 و در برون آمدن و در درون آمدن و مابین النفسین آگاه باید بود که آگاهی و از فوق از دل دور  
 نه شود اگر در صحبت این چنین آگاهی که ذکر کرده شد حاصل شد مغز و روح ذکر آنست که دل آگاه  
 بحق سبحانه باشد این آگاهی است که دل را بخود آرام دهد و از غیر خود معرض و متنفر گرداند این چنین  
 آگاهی دل را می بفرماید که قرار گرداننده آرام بخشنده حاصل نشد طریق آنست که ذکر گفته شود  
 بدل باین طریق که حقیقت دل را که عبارت از قوت و اراده است که هر طرف میرود هر چه خیر باشد  
 طریق آنست در طرفه العین او را با آسمان رفتنی و تمام عالم را سیر کردن میسر است و طایفه همه  
 اندیشه این را گردانیدن و هم را بر خود سیر گردانیدن می باید و دم خود را در زیر ناف می باید  
 داشت و لب را بر لب جفانیدن زبان این دل را گفته شد متوجه کوشش پاره که بر صورت  
 صنوبر است گردانیده او را مشغول بذكر گفتن گرداند باین طریق که او کلمه لا را بطرف بالا کشد و کلمه  
 ال را بطرف دست راست حرکت کرده و کلمه الا الله را سخت بر دل صنوبری زنده چنانکه اثر حرارت  
 او بر تمام اعضا برسد و در طرف نفی وجود جمیع محرمات را بر نظر فقا و ناخواستن مطالعه باید کرد  
 و در طرف اثبات وجود حق را سبحانه به نظر بقا و مقصودی مطالعه باید کرد درین هر نفس سبب  
 باید گفت به تعظیم تمام نگاه داشت این نسبت در همه اوقات باید در گفتن و رفتن و خوردن  
 و نشستن و در هنگام درس و وعظ و بیع و شرا و از تمام مشغولها باید که بدوام ذکر گفتن اینجا  
 رسد که دل و از مجموع چیزها منقطع شود حقیقت ذکر که مذکور شد در دل فرود آمده و وصف لازم  
 دل شده او را بخود آرام داده و از غیر خود تجانی نجات داده در خود مستغرق گرداند و ذکر  
 ذکر تا تارها است و پاکی دل بذكر نیر و آنست که چون تو فانی شوی از ذکر بذكر و ذکر ضعیف  
 گفته اند آنست فقره مقصود از ذکر آنست که حقیقت دل بحق سبحانه آگاه شده



از غیر آن حضرت بی شود شود هر گاه که این چنین تصرفی از ذکر گفتن در دل ظاهر شود باید که این  
 نعمت را غیبت دانست خود را بتجاری با و داده از خودی خود خلاص شده چون این حال نماند  
 باید که بزرگ بر طریقه مقرر مشغول باشد با جهاد تمام و با مقتداری عظیم و انکساری هر چه تمام تر تا رابط  
 میوت باقی است باید که همتش جز این معنی نباشد اگر آن حال او را التفات نکند باید که فتور و قهقهه  
 در خود راه نهد که کمال سعادت جز این نیست که او را حق سبحانه بخود مشغول گرداند هر چه شود ازین  
 بهتر چه باشد که دل او گرفتار آن حضرت باشد **تور را فخر خویش قسم تو ز دوست** و خوان  
 نام باش خواهی سوز باش **ولیس لانا انسان الاها سعی** آنچه از تو مطلوب است با  
 آگاهی پیش نیست و نالیدن از در وفرت و دوام نیاز بدان حضرت که ترا از سبب بیرون آورد بشود  
 هستی خود بر تو آنست از تو باید که این معنی ظاهر باشد چون بگیری و سبب آرامی در تو ظاهر شد کمال  
 بندگی متحقق شد اگر غایت فرموده بشرف یافت شهود و وصول رسانند آن کار خاوند است  
**فقره** از برای تجربه حقیقت انسانی از عواض میل و محبت غیر حق سبحانه که این میل و محبت  
 غیر حقیقت عبادت ذاتیه است نسبت اغیار و گرفتن هوای اله اشارت بدانت - اخوت  
**من اتخذ الله هوفاً فاطله الله على علم بزرگان ذکر لاله الا الله** اختیار کرده اند  
 نصف این کلمه محبت دینی الهیت غیر و نصف دیگر در اثبات الهیت مرقق را سبحانه حقیقت  
 مقصود جز این نیست که آدمی اگر گرفتاری محبت غیر حق سبحانه آزاد شود اگر حقیقت انسانی  
 بتجاری اگر گرفتاری غیر حق سبحانه خلاص شود چنانکه هیچ پیوندی بغير حق سبحانه در نماند در  
 طلب این حال صور مخلوقات تجاری از دل رود و وصول در مرتبه اشارت بدانت پس واجب  
 بر او گناید آنکه تجاری در آن کوشند که دل خود را از انلیت غیر حق سبحانه بسبب مواظبت برین ذکر  
 آزاد گردانند باین طریق که ز من گفتن **لا اله الا الله** و محبت هر چه غیر حق است سبحانه از دل برین کنند

دل را از همه چیز سرد یا بند دور **لا اله الا الله** محبت خود را بحق سبحانه تازه گردانند هر باری که این  
 کلمه را بزبان می گویند در نفی و اثبات حاضری باشند تا بر سبب آنجا که بی تکلف ذکر  
 گفته شود شامت و ملامت از دل دور شود و وقتی از خود یا بند که هر چه خواهد که خود را  
 متکلف یا این چیز گردانند نتوانند همگی همت دل را محبت حق سبحانه گیر در میان این  
 بدایت و نهایت بس چیزهای باشد اصل ذکر را و قوفی بدان است لیکن مقصود کلی آنست  
 آنست که دل از مزاحمت غیر خلاص شده با حق سبحانه آرام بر وجهی که تکلف او از میان بریزد  
 رود آگاهی بے مزاحمت شعور با گاهی اینجا شود از آنجا که مرتبه ترقی کند که در همه کارها ایشان  
 در میان نمانند همه اعمال از ایشان می آید هیچ کلام ایشان را از شهود حق سبحانه مانع نیاید و  
 هستی ایشان تجاری تا راجز فرقه است از ایشان جز نام هیچ نیست بدانند این سخن آن کس که سر  
 عشق بلدند در صحبت اهل الله صادق را که قابلیت تاثیر از صحبت ایشان هست بے تکلف ذکر  
 مواظبتی و اثبات دل او از جمعیت ایشان چنان متاثر شود که تجاری از هر چه غیر حق سبحانه است  
 آزاد شود هر چند در خود نظر کند هیچ پیوندی نیست غیر در خود نیاید با گاهی غیر حق سبحانه را در دل  
 او گنجانی نماند این چنین کس را بزرگ تکلف کردن حاجت نیست او محتاج بدانت که شرائط  
 نگاهداشت این جمعیت را باند **آنکه بتریزد یک نظر شمس دین** و سخنر کند بر وجه طعنه  
 زذب چله **فقره** نلال حقایق آن نیزه که کوس الوار ذات و صفات اند حقیقت مقصود  
 آفرینش و خلاصه علوم ایشانند اگر دیده بصیرت از عت او دویلینی بواسطه مواظبت بر اختصار  
 معنی او حیدر توسط مکرر که که صورت تو حید است پاک گرد و چندان شراب قبح و حدت و اتحاد  
 از قبح صور انانی که حقیقت حقیقت عوامل ایشانند نوشیده آید که سکر آن شراب رقم  
 نیستی بر ناصیه مجوس کشیده آنچه مقصود است از خود در خود دیده **عقله** ۱۰۱۱

در علم انداخته عریضه آغاز کنی اگر ت دیده تحقیقت بین باز باشد هرگز بنظر حقارت در افراد انسان  
 نظر کنی اگر سرتیه قتیبا رک الله احسن الخالقین اند که معلومت شدی آنگاه  
 اند که از غرت و بزرگواری این برگزیدگان معلومت شدی این حسن را که ذره از کار گاه انسانی  
 وقوف دادند از ان دانش این دم بر آورد که **س** پے ما بخودت نظر نیامد **ب** از ما بجز این  
 هنر نیامد **ب** دیگر ازین نظیر این فرمود که ز با جمعی اے نسخ نامه الهی که توئی **ب** آینه جمال شاهی  
 که توئی **ب** بیرون ز تو نیست هر چه در عالم هست **ب** در خود بطلب هر آنچه خواهی که توئی **ب** این  
 همه اشارت که عظام اصل تحقیق کرده اند **ب** قطره ایست از بحر نهایت ان الله تعلق خلق  
 آدم علی صورتی و از حدیث من عاف نفسه فقد عاف ربه در میان تعجید  
 الحیة تحقیقت احسان در بعضی از درجات این توحید ظاهر شود و مستنزلات را در مقام  
 احسان بایست و خلاصی از راه زمان تجلیات صورتی بے این توحید کسب این نهایت  
 میسر نیست و وصول بمقصود و هیچ کس را هرگز بے این توحید صافی ممکن نیست ظهور این بهت  
 غالباً باز بسته تجلیه دل است از هر چه هست و تعبیر ازین معنی به تصفیه وجه استعداد نیز کرده  
 تجلیه و تصفیه باز بسته با تلع محبوب و مقصود اولین و آخرین است علیه من صلواة  
 اتمها و من التعمیات انما بس واجب است بر همه آنکه با تلع آن حضرت تصفیه وجه  
 استعداد کرده متعرض نجات وجود گردند که ان لسا بلکم فی ایام دهم کم نجات  
 از فقر صولها **س** هر چه بنگار در ترا جز سوسه دوست **ب** مغفرتش  
 این بود بگذار پوست حدیث فتمسک بکل ما جمعت مع الله را نصب عین خود  
 ساخته هر چه وسیله مع اللہ می شود بحسب انفاص خود را از ان جدا نگردانید **س**  
 چند ازین بهر گشته بودن بے سبب **ب** کان این گوهر توئی از خود طلب **ب** یار تو

چین تست و کسارت **ب** در تو را منی مجوز و کسارت **ب** را منی تو هم ذات تو است **ب** وین  
 بر دینها هم آفات تو است **ب** حضور و شهود آن حضرت جل ذکره نیست مجموع بحسب علم  
 و افاضه وجود اگر چه ثابت است لیکن نبل سعادت تحقیقه بدانست که حضور بند و بجزورا و  
 سبحانه او را بے نیاز و غایب گرداند از حضور خود و بغیر خود شهود که شهود علیک یعنی  
 ان یغنیک و یغنیک عن کل شیء فقهره زبان عینیت از ما دون حق سبحانه بشود  
 حق سبحانه بحقیقت زمان و وصول شهود وجود است زیاده از ان نیست که حکم ان الایمان  
 بجوا همتهما از باب کشف وجود پیش از تکلیف درین معنی از باب ذوق را از بالغان با این مقام  
 عالی نشود و اند ظهور این معنی مقدسه فاست و مبتداست بظهور بتا شیر صبح سعادت  
 و وصول از مطلع احدیت که استعراق و استهلاک است در شهود ذات بے مزاحمت  
 شود بوجوه غیره بلکه درین مقام اگر ترقی واقع شود شعورش از ذوق تجلیات اسما نیز  
 متفصل شود اشارت آن بزرگ ما امام حجتہ السلام خواهد بود و اللہ اعلم بان که فرموده  
 است که سالک می تواند بود که تصفیت شود باوصاف حق سبحانه **س** فیهو بعد عن کل  
 این معنی خواهد بود چه مراد از وصل مقصودش بود و وحدت ذاتی است بے مزاحمت شعور  
 بوجوه کثرتی مرتبه انصاف باوصاف مرتبه تجلیات صفاتست که بے کثرتی از وجه  
 متعذر است فقهره اغوز و ما این نسبت بحقیقت نسبت اصل بیت است و سمی است  
 بالسلسله الذی انفاست به بیار عزیز است اعزهن الکیه بیت  
 الاحمدرین چند کاکه حضرت حق سبحانه خدمت شمارا توسط هر چه پوره باشد گرفتار  
 مصاحبت این در مانده گردانیده فایده اگر مجرب شنیدن آن الفاظ که در خلال مجالس  
 می گذشت بوده باشد براس انگشیدن آن باره که شما کشیدید هیچ است اگر چه



نسبت دیگران بسیار معیب است خصوصاً که بحسب فوق باشد اهدق سبحانه نصیب از نادون  
 اگر کسی رسیده باشد یقین این فقیر آنست که این معنی که نوشته شد پیش شما انظر المینس  
 است یا مقصود کلی جز این نیست که حقیقت انانی را اگر فکاری بان چنین حضور و شهود  
 و معلول و وجود بعض عنایت میسر شود اگر نیل این معنی و مرتبه علیا نیکو است خوش  
 دولت است و اگر بصحبت است نیز کمال سعادت است کسانے را که وجدان این نسبت  
 بتوسط صحبت میسر است باید که صحبت را حصر بکنند و آن که همیشه بچشم ناظر باشند چنان  
 کنند که صحبت دائمی شود از صورت معنی عبود کنند تا همیشه واسطه در نظر باشد بتوسط  
 آن آنچه مقصود است همیشه حاصل حقیقت انانی باشند این معنی بے گناه است شرایط  
 میسر نیست شرایط اکثر مبین شده است اینجا تکرار حاجت نیست معظمش از مفادات  
 خود همی شدن است و بمراد دیگری بر پائے بودن بے کراهیت داین معنی بے مقدمه  
 شعور براد دیگری میسر نیست جان بو باید کند تا مراد بے گفت بلکه بے ایما و اشارت  
 معلوم شود طریق مردم یکدیگر بگوید و طالب العلیک حوا گوید و او را بچرا باید فرستاد و مجادله  
 درین طریق شوم و نامبارک است احتراز از ان با بلع و جوده از ضرورت است تحصیل  
 این سعادت بطریق ذکر بسیار مبارک است و احکم و اوثق است طریق ذکر این خانواده  
 معلوم شما شده است آن طائفه که بصحبت این معنی را دریافته اند یقین باید که در آخر  
 ایشان را اشارت بذكر لا اله الا الله می فرمایند در اشارت بذكر مقاصد چند  
 هست که بیان که بذكر مشغول شوید میسر نیست اگر چه بیان نوشته شده است یقین  
 و مقرر شده است هکلی بر آن شوند که شهود و حضور وجود مثل وصف ذاتی شود تا هیچ  
 چیز حقیقت سرور و محبوب نگرداند چون کار با بنجار سده که هیچ چیز در هیچ وقت از حق

محبوب نه تواند کرد و از ان با لغات تمحده اشاره بصحبت و بریت دیگران می کند امید آنست که حق سبحانه  
 تعلی شما را بعض عنایت بچنانکه استقامت را در عمل و در آنچه مرضی آنحضرت است و آنها از آنچه  
 نامرضی است آسان گردانید سلوک طریقت که موجب وصول وجود است آسان گردانید  
 حقیقت شما را از همه بسزای کرده گرفتار خود گردانید کار این است غیر این همه بیچ است این  
 میسر است قریب و بعد علی السویه است -  
 فقره - صحبت ارباب جمعیت سبب جمعیت کسی راست که در اظلال ایشان ابراز چشم در  
 ایجادشان قریب در اظلال ایشان راحت یابد در اعزاز ایشان هوام بیت سرمایه سعادت  
 جزایشان نظایر و نه داند و نه بیند تا بر سبب کس مرادات صبر و حلاوت محبت در خود یابد  
 در محبت ایشان ذوق شهود آن حضرت عیش از خود دست دهد و در عیش اهدق سبحانه تعالی  
 از خود بر خود و براس خود در ایشان ذکر خود ظاهر گرداند تا سرکشگان بادیه طلب مطلوب  
 خود را در ایشان یافته از خود بیک سو گشته بر ذوق شهود حق سبحانه در خود نه بیند و نه چشمند  
 اگر از شویب آمیزش اصل بلا دت و انکار حقیقت صافی است و سید ترقی باقصی ماری شهود  
 و توحید حق سبحانه جز این صحبت نه خواصی دانست و اگر حقیقت صافی نیست بضرورت تطهیر  
 حقیقت به مواظبت ریاضت که کتاب و سنت ناطق بان است محتاج خواهی بود بشیر ط  
 آنکه از راه و آن راه یافته راه دیده بعد از انقیادی تمام قبول تعلیم کرده باشی طائفه اولی را  
 بعد از ادای وظایف فرائض و سنن روایت و انتهای مهمام کار جز آن نیست که خود را نگه  
 از آنکه چیزی نمی کنند که سبب کراهیت خاطر ارباب جمعیت شود مصرع سیه رهبر  
 است از ذکر حق - والسلام  
 فقره از انفاست قدسیه خواجگان است قدس اللہ تعالی اروا هم یاد کرد و باز گشت

تیا به کردن

و نگاهداشت و یادداشت و قوف زمانی و قوف عدوی و قوف قلبی نظر در قدم و هوش  
 در دم خلوت در انجمن من تقیر تصویره الله و من یتضعف یتضعف الله و من  
 یعنی یقینه الله و ما اعطاه عبدا عطاؤه خیر و اوسع من الصبره -  
 هرگاه کار پیش آید که صبر در آن کار باید کرد مثل امتثال اوامر و انتہای از نهام و مواظبت بر  
 نگاهداشت شهود و حضور مع الله که تعبیر از آن بلبنت ظاهر ذکر و جودن مذکور کرده اند  
 بقوه ایمان و عقل و کف خود را در مقام صبری باید در آورد و قنطری باید بود که مانده  
 خون حق سبحانه بیاید حق سبحانه سبب صدق غریت بر روز کم کرده مراره و کلف و صبر را از  
 دور گردانیده استقامت در عبادت با حضور قلبی آسان گرداند بزرگان گفته اند این آسان  
 گردانیدن خون الهی است بر بنده را بصیرت است در عین و کلام عوان ازین بهتر بود که بنده  
 در عین عبادت و حضور از حضور و عبادت خوش وقت و شادان باشد کلفت از جانب  
 نفس و شیطان است به نوری که در عبادت است از وساطت شده است در ایالت تعبیر  
 و ایالت نستعین اشاره بان است -

فقره خداوند با حق آنانکه ایشان را توفیق آن عنایت فرمودی که تمامی از خود برینند و بند کرد  
 شهو و مضطر توانا میدن این در مانده گرفتار را که گرفتار است بهر چه از آن بدترست نجاته  
 بخش عنایت فضل و کرم بے علت ارزانی داشته از هر چه مانع یافت سعادت ذکر حقیقی  
 است آزادی کرامت فرمائی که این در مانده را بخود گذاری مکن و مقروض جمیم و سحین  
 پنج خواهد بود شرب و قوش جز ذوق جمیم نه حق انانکه بنقد شهو حضرت توار  
 شهو هر چه هست و بود و خواهد بود از اندیشه جمیم کرمست محمد رسول الله صلی الله  
 علیه و سلم و علی الدواصله و اولاده و از واجبه رضی الله عنه جمیم

ذوقی از شهودی که از خود خلاص شوم عنایت فرمائی که سخت در مانده ام و گرفتارم فقره  
 متشکلی از وجود انانی چونکه ادا و وظائف بندگیت که حقیقت عبارت از تحقیقت  
 ذکر است که نیایان غیر خداوند است و این معنی بے اعراض کلی و اقبال کلی میسر نیست  
 الا الله از برای تحصیل این معنی مقرر شده استغال باین معنی بے آنکه مزاج بدنی  
 از انحراف مذموم مصون باشد میسر نیست پس لازم آن که از حق سبحانه طلبند که مزاج شریف  
 از تصرف انحراف مذموم مصون باشد لیکن طلب این معنی باید که باعمال و اسباب  
 مزبیه و دافع این انحراف باشد بشرط آن که دل از تاثیر اسباب خالی باشد اعتماد کلی بر تاثیر  
 حق سبحانه تعالی درین اسباب باشد تا به سبب سلامت مزاج تصرف از انحراف مذموم و  
 دوام ارتباط و ان حقیقت ذکر به توسط اشتغال بند کردل را قابلیت قبول انحراف محمود ناشی  
 از استیلا و محبت آنحضرت است جل فرقه حاصل شود تا هر چه سبب الموم دیگر است سبب فرح  
 و ذوق شود چه شهو و اوصاف و آثار محبوب موجب حلاوت عظیم است مصرع گر بگویم  
 شرح این بے حد شود پا -

فقره - التماس آنکه تقصیرین فقیر از رسیدن بشرف ملازمت معذور فرموده معذوران چه سبب  
 معلوم است والسلام -  
 فقره چون مقصود از ذکر حقیقت و جودن مذکور است ذکر که ذکر او جدا مذکور نباشد  
 آن ذکر شریف این طائفه از همه اعتبار خارج است تعبیر ازین معنی بعضی بو قوف قلبی کرده اند  
 حاصل آنکه ذکر باید که همگی محبت بر آن مصروف دارد که در زمان ذکر گفتن دل او حاضر حق سبحانه  
 باشد بر وجهی که از قوف بخصونا آنحضرت جل ذکره در خود لذت یابد که آن لذت او را از همه  
 خویشها آزاد گرداند اگر حضور حق سبحانه به سبب محبت در باب حضور او را بے واسطه ذکر حاصل



باید که در نگاهداشت انچه از صحبت حاصل شده است همگی خود را در باخته چنان کند که هیچ چیز او را از نگاهداشت آن نسبت مانع نیاید چنان خود را باین کار دهد که خواب و بیداری را نقطه این کار کند تا برسد بجای که حضور او بحق سبحانه او را از وقوف و شعور بچیزی دیگر آزاد گرداند و بر وجهی میسر شود که بے آن که خود را حاضر سازد خود حاضر یا بد ازین جا بدر بر ترقی کند که از شعور بکفویت نیز آزاد گردد و حقیقت ذکر بجمول این نسبت است **س** ما در جادو بی بدستمان نگار گفت ازین دریا بر انگیز آن غبار که آب آتش گشت و جادویم بسوخت و گفت ازین آتش تو جادو بے برآر و کردم از حیرت سجودی پیش او و گفت بے ساجد سجودی بیارند آه بے ساجد سجودی چون بود و گفت بے چون باشد و بے خار و بے حضور و سجودی که بے ساجد حاضر گفته اند جز درین نسبت که در چنین حضور بحق سبحانه تمامی از خود دور است غائب شده باشد میسر نیست -

فقیر این معنی بے مقدمه القطاع از نسبت ارباب و اتباع صاحب شریعت صلی الله علیه و سلم و دوام اقبال بحق سبحانه بقلب و قالب میسر نیست یہ سبب قوی تر آنکه ملازمت ارباب جمیعت را از کمال صدق و صفای لازم خود گردانیده به نیاز تمام و نگاهداشت ادب متوجه آن باشد که از بواطن ایشان حق سبحانه با تمام جمیعت ایشان باطنی او را متاثر گرداند بنیت و کرمه جادو بعبارت از نسبت ذکر است از اولیا باطنی برسد تا سبب موافقت از عبارات التقافه بغیر حق سبحانه دل را آزاد گرداند در صین خلاص از گرفتاری غیرے دل او را شالیستگی تصرف جذب که با آتش مجربست حاصل شود تا تصرف جذب از رحمت هستی موهوم خود آزاد گشته از نسبت فعل و صفت بلکه از نسبت هستی بغير آن حضرت آزاد گشته در بحر شهود چنان مستغرق گردد که در صین صدور فعل و انصاف باوصاف موجود بودن بوجود فعل او از فعل

حق سبحانه و نه صفت او از شهود ذات محبوب گردانند آن را کل بنیای در دیده بصیرت کشیده نظر او جز بر مقصود تحقیقی او فتاد هر آن صاحب دولتی را که بچنین سعادت مشرف گردانند اولاً او را دلے دهند که بیدیه ایمان و بقوت محبت ناظر جناب او باشد سبحانه چون اینخار سدال در مقام حضور مستغنی گردد از ذکر زبان و دل و غیر آن زیرا که اطلاع او بحضور حضرت حق سبحانه است از یاد کردن درین مقام همچنان که بلند گفتن موجب حیاست بدل گفتن نیز موجب حیاست چه قرب حضرت حق سبحانه به نسبت ذرات وجود او مساوی است اما ذکر بعد از اطلاع برین بعبارت از دوام ملاحظه قرب اوست بذرات و این مقام حیال لازم است چنانکه گفته اند **س** کارندان کونه اندیشه است و یا گیر دو کسید در پیش است و مگر ارباب تکمین ترا که در کارخانه فدائی بدل وجود کرده اند حضرت و باب مطلق بدل وجود ایشان خلعت وجود حقیقی در برایشان پوشانیده درین حال هر چه برایشان گذرد از ذکر و غیر آن منسوب به ایشان نیست کان رسول الله صلی الله علیه و سلم و الکمال من وراثته -

فقیر حقیقت ذکر عبارت عن تحلیله لذاته بذاته فی عین العبد من حیث اسلم المتکلم - چون حقیقت ذکر عبارت از انکشاف مخصوص است از صفت اسم متکلم پس از تکلم بکلمه ذکر که متضمن حضور و شهود هستی حق سبحانه بود چاره نبود و صفت تکلم بحضور ذاتی حقیقت ذکر آمد عین عین مظهر این حقیقت آمد این حقیقت را چون که عین عین مظهر است - ما و سغنی ارضی و لیسمائی و لکن یسعی قلب عبد المومن تشریف فاص مرایشان را مقرر شد پس همگی همت دران باید کوشید که این چنین ذکر بر او و جاسے شود پس ذکر باید گفت برویجے که دل مرتبط بذكر برویجے باشد که از عنایت حضور بگذرد در زمان ذکر زهولے از غیر خود شود تا برسد بجای که از صفت ذکر نیز حاصل شود ازین مرتبه ترقی بقفاه حقیقی

جز به نیاز و اظهار اعتقاد من سوال ممکن نیست و این فتاوی عبارت از آن است که این ذکر را  
 صفت مذکور پسند خود در جز با ذاتی نه بیند که آب حیوات ذکر اراق سبحانه بخش عنایت در  
 عین او ظاهر گردانیده است بعد از این وصف دیدن و دانستن را به سبب استغراق در شهو  
 چنان کم کند که نه از وصف و نه از ذات خود خیر نه دارد چگونه به سبب ذکر درین درجه علیا ترقی  
 واقع شود همه چیزها از شهو و توبر خیزد چنانکه هیچ چیز در نظر نماند نظیر نماند اینجا بود که  
 سهال من علیها فان ویسقی وجهه بک ذوالجلال والاکرام ظاهر شده وجود  
 محذات را تمامی از نظر برگزیدگان بر آورد آنکه بعضی از کبار فرموده اند الذکر علی المقامات  
 کلا - حق دانسته جمیع حیات را ندان در تحصیل حقیقت ذکر بزرگ باید کرد اگر چه حقیقت بحق  
 ذکر قیام نمودن دشوار است عنایه لایفیضی دینیت لیکن چاره جز بندل خود در مرضی  
 ذکر پنج نیست بهایس و لا تعالی الله جزلی و اخیری -

فقره باب الذکر قال الله تعالی و اذکرها بک اذ النیت یعنی اذ النیت غیره  
 ثم نیت نفسك ثم نیت ذکماک فی ذکماک ثم نیت فی ذکماک الحق ایاک  
 کل ذکر - چونکه به نسیان غیر حقیقت ذکر میسر نیست اول درجه آنست که ذکر بسبب  
 مشغولی بزرگ غیر از فراموشش کند درین مرتبه چونکه خود معنی نیست درجه دیگران که سبب  
 کمال شغل بزرگ خود را نیز فراموشش کند درین درجه چونکه حافظه آگاه بزرگ هست درجه دیگران  
 که در ذکر ذکر فراموشش کند بسبب حضوری تام که تا مذکورش میسر شود درین درجه  
 بسبب حصول نسیان فانی و به قلبه اثبات کرده اند بضرورت ازین جهت بقا  
 او بقا فنا و بقا فنا فتا تعبیر ازین بسیار کرده اند چونکه فنا حقیقی بدید حق سبحانه  
 در مرتبه افعال و صفات و ذات از دیده خود و افعال و صفات فانی شد نیست

درجه دیگر در ذکر آن آمد و در یاد کردنی که حق سبحانه ترا کرده است همه ذکرها را فراموش کنی  
 در آیه کریمه فاذا کن فی اذکما کم بزرگان گفته یاد حق سبحانه بنده را توفیق ذکر است در  
 مراتب ذکر چونکه در هر درجه از درجات ذکر به توفیق حق سبحانه میسر نیست گویا که  
 تو در میان نیستی ذاکر و مستحل ذکره اینجا بود که حقیقت بندگی که نیستی تمام است  
 در شهو و جنون میسر شود و کمال اخص اینجا میسر شود بے آنکه حق سبحانه بر بسبب  
 ذکر باین چنین کمال رساند تم سعادت حقیقی که حسن خاقمیت مبنی بر آنست بر  
 چنین مکتوب است اهتمام در آن کردن که بحسب انقاس جدیده ترا حضوری بسبب  
 ذکر حاصل شود از ضرورت پس از پاس انقاس کسب دوام ناگزیر است  
 بیک یک دم که در زیر دل و جانست با خداوند که چاه سر پنهانست با اگر تو  
 پاس داری پاس انقاس با سلطانی رسانند تا زین پاس با ترا یک  
 پذیرس در هر دو عالم با که بر نایب جانب با خادم با - فقره ورزش  
 طریق خواجگان رضوان الله علیهم اجمعین در تحصیل این سعادت تمامتر  
 اسباب است در نماز خدا و ایام مواظبت با بطریق بجمت همین صلی الله  
 علیه و علی اله و سلم سلوک این طریق مستقیم موجب وصول بسعادت حقیقه  
 بنسبت مجموع طوائف السالین است -

فقره حقیقت انانی که در نهایت قدس و نزاهت است و معر از همه تعلقات  
 ازو مطلوب آنست که عارض او چیزی نمی شود که آن چیز او را نبوده باشد و از  
 دیگری نیاید و آن انجذاب و شورش است سوزی که از اعتباری بعد کانی  
 عارض او شده است اگر این انجذاب بخش عنایت بے توسط علی که موجب



تصفیه باشد از ملامت اذکار بعد از تحقیق توبه و سایر مقامات حاصل شود نهایت در این  
میسر شود و تعبیر ازین انجذاب بعبادت و عشق کرده اند مقصود کلی از سلوک آنکه حقیقت  
انسانی بعروض این عارضه از مزاحمت مجموع اعراض که لازم ترکیب اوست خلاص شود  
از خود تمامی تپتی و آزار شده هیچ نبیند و نداند در عرض این عارض و بسبب این ظهور  
جمالی و کمالی است که باین عارض ظاهر نیست حدیث کلت کفرا انھن فی اشارت  
است باین و السلام -

فقیر ذکر لایله الا الله محمد رسول الله هدایتی است و نهایتی بدین اذغان  
و قبول آنچه از عان و قبول آن واجب است از عان و قبولی که مانع آید از هر چه مرضی  
حق سبحانه و رسول او نیست و با آنچه ما مورد موجب قیام شود چنانچه از ظاهر و باطن جز آنچه  
موجب ایمان است چیزی ظاهر نشود و آنچه مخالف و مباین است تمامی از ظاهر و باطن  
دور شود تحقیق معامله باین وجه که ظاهر و باطناً متصف شود با آنچه که باید و اعراض  
کنند از آن چه نباید عبارات از شریعت و طریقت است نهایتش آنکه ازین درجه ترقی بمقام  
احسان کرده شود آنچه معلوم و مقصد است بدرجه رسد که کمال محسوس کاسته البصر شود  
بحقیقت حقیقت ایمان احسان است که آنچه مؤمن با و معتقد است از کمال یقین  
چنان شود که گویا محسوس بچو اس ظاهر است الاحسان ان تعبد الله کانک تراه  
مبین این معنی است چون مکین درین مقام بکمال حاصل شود بانوار حقیقت حجاب  
تعلق بغیر حق سبحانه بکلی منقطع و مرتفع شود حقیقت انسانی بفض عنایت بشرف  
سپایان ما سوائے فشر شده مشهود سرش جز حق سبحانه هیچ چیز نماند درین مرتبه  
تواند بود که کاری بکس رسد که جز بیک ذات متجلی با و صاف کمال در بصیرتش

بیا بدینجا بود که وصف شاهی و مشهودی از میان بر خیزد و سر لایعرف الله الی الله  
آشکارا کردیس و اع الله المنتهی وان الی ربک المنتهی سلم این جا  
رسید و سر بشکست -

فقیر وصول را اگر چه معانی و مراتب بسیار خواهد بود طالب وصل باید که همگی خود را بران دارد  
که محبتی که در روح پویشیده است ظاهر شود چنانکه علاقه حی ادرا هیچ چیز نماند و او متعلق  
جز حق سبحانه هیچ چیز نباشد درین وقت کسر او وصولی همچون دبی چگونه حاصل است  
اگر چه بضرورت بشریت چیزی با خاطر بیاید باید که مشغول با آنچه فرموده اند ترک نه کند  
چون ازین مرتبه ترقی بسبب علم محبت حاصل شود در غلبه این حال تواند بود که او را عینتی از غرور  
و از هر چه هست حاصل شود اگر بسبب ادالی عبودیت او را بخود دهند در حقیقت کسر و وصلی  
باشد منزه از آن که کسر را بغیر شعور باشد چون درین مرتبه کمال حاصل شود شاید  
که کسر محبت خود را بر آشکار کند و در غلبه این مشهود شعورش از غیر تمامی منقطع شود این کل  
عنایت است خود را بر این داشتن و از ذکر باز ماندن نیک نیست و با بدین خود رسیدن  
باین در دست و ممکن نیست آنچه بر ما در مقام بندگیست جز این نیست که بتکلف تعلق چیزی با  
از غیر خداوند سبحانه دور کنیم با می آید آنکه حق سبحانه در غلبه محبت بر مراتب وصول رسانیده از  
مشهود غیر خود خلاص گردانند و در کسر -

فقیر الله که دل را با هستی بندگی که هست اوست بر غیر او نام هستی بجهت جز افترا  
باین نیست بکمال ظهور محبت است از غایت ظهور عیالش پدید نیست همچنانکه اضافه  
آب بجد اول و انهار و قطرات افراس است چه آب است بجهت که ظاهر است  
بوصفی و بعضی مخصوص که در تحقیقش در مرتبه باجمال ثابت و کاین بود کلان الله و لم یکن

معدنی اللان کماکان الحاق صوفیة است آنجا که سطوات و مهربان شمول آتی است  
 کثرت را چه گنجانی لا اله الا الله یعنی مرتبه الهیت که منی از کثرات اسمائی صفاقی است  
 بحقیقت جز ذاتی که کثرت را در آن اعتبار نمی توان کردن نیست و اگر با اسم الله یا  
 لا اله الا الله را باید که همیشگی جز آن نباشد که سبب موافقت برین دوز که مستغرق هستی گوید  
 که شعورش به هستی نماند و نه هستی خود در نه به هستی تغییر خود شهود جز ذوق وجه باقی  
 که در کیمیه و الله المشرق والمغرب فایما لولو فتم وجه الله اشارت بانست  
 هیچ نباشد حصول این سعادت که بمقصد اقصی خیرین نیست اغلب آنست که باز بسته  
 بمواظبت یکی ازین دوز که نیست اگر چه به جذب و تصرف ارباب تصرف این معنی بسهولیت  
 می رسند باید که خود را موقوف بر آن نه دارد از کمال صدق و التماس و افتخار که ناشی  
 از حقیقت قلب است به یکی ازین دوز که مشغول باشد گفته اند رکوۃ رقیقه وجه فواض قلب  
 حسن افتخار و التماس است بحق سبحانه بوصف آنکسار و نیاز بذکر مشغول می باید بود  
 و منتظر بود که حق سبحانه رقم نسیان ماسواے خود بر چنین حقیقت قلب است فرماید تا  
 خلاصی از خود و غیر خود یلبسے تا ترانه دنیا باشد نه عقی و صباح و مسانه ماضی و نه مستقبل  
 در حال بحوال احوال ذاهل از حال در شهود ذاهل از شهود نهایتی نمی باید که ذکر آن  
 لا اله الا الله معین و مشاهده شود آن باشد که جمال الوهیت که در مرآة ماسواے حق سبحانه  
 ظاهر است مشهود شده اضافه الوهیت ماسوا استعاده کرده اله جز سبحانه به بیند و  
 در تصرفاتے که از الوهیت توسط بجای ظاهر می شود تسلیم و منقاد شود و بدرجه که  
 بجای را بتامی از میان بر واردند تصرفی که از الوهیت ظاهر ازین حالے ظاهر است  
 در انقیاد آن تصرف اذتے از صاحب شریعت اگر واقع نیست در جمع بحق سبحانه

نموده در تجلیص از آن تصرف بنیاز تمام عوذبک منک گویند بر وجهی که این کلام از اتحاد علی  
 و سر و غیر آن باز بان صادر شود هر چگاه چنین شوند یقین شود که این چنین ذکر را  
 بر پر تو س از انوار ممکن عکس محمد رسول الله صلی الله علیه و علی اله و سلم  
 بهره مند گردانیده اند که تصرف جمالی از ناز قهریه بجلت یافته است -  
 فقره - چون جمال قیومیت حق سبحانه از مرات ذات کائنات که بحقیقت است زیاد  
 قیومیت آن حضرت است جل ذکره شهود خاصان شود بقیة هلاک اشیا همیش نظر  
 شان معین شده جمال قیومیت سائر ذات کائنات شده جز وجه باقی در نظر حقیقت  
 بے نشان هیچ نماند گفته اند مقصود از ذکر لا اله الا الله توجیه و جرح صان خاص است  
 که ناگزیر جمله موجودات است و التماس و اختصاص بصفت قیومیت است ظهور نور این  
 چنین جمال بے محبت ذاتی که در تخالیق ارواح و سرایانی کاین است هر چه وجه  
 میسر نیست قوی ترین سببی جز ظهور محبت ذاتی را که پوشیده در حقیقت انسانی است  
 صحبت است بشرط آنکه داشت ادب صحبت بزرگ ترین شرط بعد ایمان بین  
 طریق آنکه در صحبت این بزرگوایران نشینی بوصف تعظیم و انتظار آنکه از باطن ایشان  
 محبت پوشیده در حقیقت تو ظاهر شود بشرط آنکه همگی همت بر آن باشد که هیچ چیز حقیقت  
 ترا التفات نباشد بجز این انتظار ظهور این چنین محبت بعد از ظهور سبب جمعی ظاهر آید  
 راه نما غیر آن نسبت حاجت نیست آنجا که سطوت محبت ذاتی باشد چه چیز محال آن  
 ماند در میان بنده و حق سبحانه در آید یا شتق این نور چه چیز باشد که سوخته نگردد و بسبب  
 این چنین محبت بشهود ذاتی که غیر و غیرت را در آن حضرت گنجانی نیست فشر شده رقم  
 فنا و نیستی بر هر چه بود و هست کشیده از لقب خود بینی و غیره آسوده و خلاص شده هر کس



گوید که بیت تا کیم اندر همان تیج تریج چون الف او خود ندارد تیج تیج کجاست شغل  
 ذکر حق مسالی اعطیة افضلها اعطی السائلین شاید که مراد ازین ذکر  
 استیلا و شهو است حق سبحانه بود چه خلاص از خواست چیز یا فاد شهود ذاتی متعذر است  
 و شاید که مراد ازین ذکر ذکر حق سبحانه بنده را باشد که بعد از ذکر بنده آن حضرت جل ذکره موعود است  
 بود تیج کبریه فاذا ذکر و فی اذکم کم چون بزرگان گفته اند که ذکر حق سبحانه بنده را  
 بعد از ذکر بنده حق سبحانه آنست که حق سبحانه بنده را بشهود هستی خود از غیر خود خلاص  
 گرداند درین مقام سوال کجاست و سایل کیست تا سوال باشد لیسی و الله  
 المنتهی وان الیها راجع المنتهی در نظر چنین هستی چه چیز بنده باشد تا سوال او  
 گرفتاری خود گرداند و شاید که مراد ازین ذکر هر چه از ذکر خواسته باشد از آنچه بنده  
 یا دانی آن مکلف شده باشد یا بر سبیل استجاب ترغیب شده باشد چاقامت  
 اعمال که خالی باشد از نیل مرادات عاجله و آجله و فالص از براسه ادائی و وظائف  
 بندگی باشد یقین آنست که موجب یافت سعادت است که از آنچه آن طلبیده بهتر است  
 اگر چه این معنی خواستن نظر بمقام بندگی بسیار نیک است لیکن خصوصیت ضمیر  
 متکلم جهت آن می شود که آن دو معنی را خواستن مرجع باشد مصرعه در واکه عمرت  
 و ذکر دیم تیج کار بار سعادت تحقیقی چونکه درین بود که بنقلد بشهود حق سبحانه از خود  
 دهر چه هست غائب شویم چونکه این سعادت میسر نشود همه دولت باشد گیر  
 هست آن بود که همگی خود را دریافت و رسیدن باین چنین مقصودی صرف کرده  
 شود بمباشرة و مواظبت ذکر و تجرید و تکلیف حقیقت از شواغل کونیة دستملذات  
 فانیة سرمایه این بود که همگی سرمایه در نیل خطوط عاطفانیت باشد آفتاب عمر خود

رسیدگی چه تیرید که بافات توان کرد التماس از دوستان و فرزندان آنکه قاصداً بوجه سبحانه چنان  
 کنند که غالباً بحیات جوانی و بسلامت عقل از آفات و بسلامت اعضا و اسباب جمیعت از  
 امن و غیر آن منعم شده اند از نزدیک سبحانه هستی دارند که همگی خود را صرف در ذکر کنند که جزا سے  
 آن را ذکر که از حق سبحانه اگر احوال و امثال امر فادگرونی واقع شود نه دائم که تا چه باشد در خانه  
 تنگ و نازیک بے روزن و بے چرخ خیر از ظلمت چه باشد چونکه بزرگه که مامور شده  
 از ظلمت متقصاے طبع خلاصی میسر نباشد چه خواهد حاصل بود -  
 فقره وصیت این فقیر نسبت اخوان و فرزندان آنست که از حق سبحانه طلبند که ایشانرا  
 چنان سازد که تیج با یستی نماید غیر خداوند سبحانه در رسیدن و متحقق شدن باین اوج که  
 شهود و حضورش باقی سبحانه برویج باشد که از جمیع خواست و بایست این عالم و آن  
 عالم بی گردد بے آن میسر نیست که با سبحان انفاس خود باشد و چه کند که در هر نفس خود را  
 بحق سبحانه چنان حاضر سازد و بوصف نیاز و شکستگی در مقابلت عزت و کبر یا با حق سبحانه  
 که از خود غیر خود بی گردد رقی بنهائی کند که عبادت از خلاصی از مجموع قیود است  
 تحصیل این چنین مشغولی جز بمواظبت بطریقه خواجگان و خلفای ایشان تخصیص ظریف  
 آخرین که قائم این نسبت بر سبیل کمال ایشان بوده اند حضرت خواجیه با الدین نقشبند قدس  
 تاملی از او هم وضعی عن جمیع میسر نیست چه اقتیاد این برگزیدگان آنست که در هر نفس از یاد  
 کرد و گاه داشت و یاد داشت غافل نباشند تغیر از چنین کار سے باین کرده اند که وقوف  
 قلبی در تیج نفس از دل دور نشود بحسب انفاس و از زمان در جمیع مشغولیه از کسب و تجارت  
 و افعال جوارح تیج و چه از ذکر که بو قوف غافل و اهل نه شود و وقوف قلبی عبادت  
 از آگاهی و حاضر بودن دل است بحق سبحانه بآن وجه که در ارا مانسته غرض

نباشد عزت و عظمت هیچ چیز را در دل نماند غیر حق سبحانه و خوف و هبیت غیر از دل محبت عظمت  
و خوف و هبیت آن حضرت بر دل مستولی گشته دل از مزحمت محبت و عزت و عظمت  
و غیر نجات یافته بجز حق سبحانه را دوست ندارد و از غیر او اندیشه نکند چون چنین شود  
حق سبحانه بجز عنایت از دید و شهود و دانش و معرفت غیر خود خلاص گرداند و در حرم سرا  
بی خودی از خود آزاد شده ملحق بهمین گردد - **رنا فאלله وایاکم الخلاص من نفوسنا**  
**بحرمت محمد صلی الله علیه و سلم** -

**فقره** وصیت دیگر آنست که بدین و مطالعه کتب صوفیه بسیار مشغول شدن بروی وجهی که  
از نسبت حواجگان قدس اللہ از او بهم و در زرش آن نسبت شریفی که جامع جمیع نسبت است  
و خلاصه و منتهای مجموع طریقهاست غافل شوند و دل را بهر چه بشنوند از سخنان بلند و  
احوال و اذواق که بنیند و شنوند و مشغول سازند از کاریک همه دولتها باز بسته بانست غافل  
شوند بسی زیان و خسار آن باشد کدام و کدام ذوق و حال کدام طریق ازین طریق بلند تر  
بود که در نفس توصیف بندگی و مذلت در مقابل عزت و کبریائی حق سبحانه متوجه  
بحق سبحانه شده از گرفتاری بفریاد سبحانه بنده شود و خلاص ساز و حقیقت ذکر لا اله الا  
آنست که تم نیستی بر ناصیه غیر کشیده شود و دل را از اندیشه غیر آن خلاص کرده شود و  
اثبات هستی حق سبحانه بحسب نفس بوصف محبوبی در دل کرده شود تا چنان کرده شود  
که تکلف از میان بر خیزد و السلام علیکم ورحمة اللہ وبرکاته -

**فقره** ملتس این فقیر از تمامت دوستان آنکه خالصا و جه اللہ حق سبحانه به مکی همت  
ملفت بر آن باشد که حق سبحانه بجز عنایت بے علت از گرفتاری غیر خود آزادی  
کرامت فرماید و تمامی این فقیر را گرفتار بندگی خود گردانیده ازین فقیر هیچ باقی نه گذارد

اشتهی **عدما لیا عوده** ابداً پر شدم هنوز از خود نجاتی میسر نشده دشوار  
باشد که ازین عالم در مانده را بر ند بارگران خودی را ازین فقیر بجز عنایت نه بردارند چونکه  
مقرر شده است که گننده وجود خودی بے استیلا آتش در دوری و حرمت تا سفا از  
حرمان از دوام شهود بند ببول از وقوف و شعور از خود میسر نیست انماس می کنم که خواطر  
شریفه دوستان مصروف بر آن باشد که حق سبحانه حق سبحانه این فقیر از خواب گران بزد روی  
بیداری کرامت کرده بدردی که موجب گذار باشد گرفتار گرداند بمنه و کرمه **س** در دو تو  
باید دم را در دو تو **یا** لیک در خود من در خود تو **یا** در چند آنیکه میدانی فرست **یا**  
تا تو انم هر چیزی دانی فرست **یا** کفر کافر او دین دین دارا **یا** ذره  
در دت دل عطا را **یا**

**فقره** معلوم باشد که خلاصه آنچه مقصود از عالم انسانیت دوام گرفتاری بدر دوریست  
چه در مرات در دوری چیزی ظاهر است که از غیر آدمی از هیچ چیز ظاهر نیست چیزی که  
در خزان هر دو میان موجود نتوانست شد در مرات در فاکیان ظاهر است و جمالی  
با کمال معشوقی جز درین مرات ظاهر نتوان دید امید از الطاف بے نهایت حق  
سبحانه آنکه این فقیر او همه دوستان را به سبب موافقت بر طریق سینه بزرگواران حواجگان  
که بحقیقت مقصود افریدن نگاهداشت ادب این طریق است آنست که حقیقت انسانی  
از کثافت موانع خلاصی شده متذکره کم شده بسوزی و گذار این منشته شود که بصول  
وصول با آنچه مقصود از کارگاه خاکیا است شود **س** بے دلی را که عشق بنواز در  
جان او جلوه گاه خود سازد **یا** دل او را زغم بجان آرد **یا** تن او را ز غصه بگذارد **یا**  
خودش را بچنان کند مشغول **یا** که بمعشوق هم نه بردارد **یا** ملتوی اگر کشایم





سینه و اذواق و حالات مشرف شده است آنست که بموجب همت عالی گرفتار این محبت  
 نشوند منتظران باشند که و باطل جل ذکره ایشان را بتامی از ایشان نیست گردانند  
 در مراتب نیستی ایشان را بتجلی ذاتی مشرف گرداند تحقیق فقیر نسبت به میان آنست  
 که نه ایشان مانند و نه همت در ایشان آن مانند از آن آنجناب است هر چه از جانب ایشان  
 نماید تحقیق چونکه مقصود است در ایشان هیچ مانند یعنی گرفتاری با مانع واجب الرست  
 بخداوند امانت بماند حساب و گمان هستی بنور همت تحقیقی کنجائی نماند معیوم المعلوم و  
 محالو هو م اشارت باین تواند بود روح ناپیداست که نشانش پدید نیست که  
 از غایت ظهور عیانش پدید نیست که گوید هر زبان و هر گوش نشوند از این طرف تر که  
 گوش در بانس پدید نیست که

فقره کمال تو جز در شهود و حضور و روح نیست نهایت استعداد تو آنست که در آنچه ظاهر  
 می شود از فضائل روحی از خواب ظاهر است از سمع و بصر و غیر آن و آنچه از قواسم معنویه ظاهر است  
 در بطن عروج را بتجلی بینی و از تفاسیل مراتب او جزا و نه بینی چون شهود روح بدین مرتبه رسید  
 از شهود کثرت تفاسیل خلاص شدی درین مقام که قیام تو بروح است جز روح هیچ چیز شهود  
 نیست درین وقت اگر اشتیاق تحقیق نابیداری روح ظاهر شده تر است قرار و س آرام  
 گرداند و دستت بزرگ است و درین به قراری اگر لحوه و لحظه از نابیداری روح آگاه  
 کنند و دستت باشد خوشتر قنوی خوشتر آن باشد که سر و دل بر آن گفت آید  
 در حدیث دیگران که آب کم جوشنگی آمد بدست که تا بگوید آب از بالا و پست که  
 فخره کمال بلکه نهایت کمال در آنست که کسب عطش بمباشرت اسباب معطش مثل  
 تذکر از آب و اوصاف کمال آب یا مرد اسم آب بر زبان یا بر دل احضار آب بوصف

مقصودی کرده شود تا بشرف حصول عیش مشرف شده حضوری باب میر شود به عمل و  
 احضار آب حقیقت شهود که عبارت از یادداشت است که اینجا دست دهد و بحضور آب  
 از اتفاقات بغیر آب اینجا خلاص شده حصول این چنین حضور را که موجب غیبت است از حضور  
 غیر آب فنا گویند اگر ترقی ازین مقام چنین دست دهد که غیبتش از شعور بحضور آب میسر شود  
 این چنین سعادت را فنا گویند حقیقت ولایت به نسبت آب درین مرتبه صورت بند و  
 بحال حب آب و حضور آب شعورش از غیر آب منطقی شد گاهی بخود بوصف خود نماید اگر  
 ازین مرتبه ترقی میسر شود بیند که آب است که بخود حاضر است او نیستی است که از او هیچ ازین  
 اوصاف نیست این همه کمال آب است اینجا خلاصی تمام و فاضلی میسر شود در نظر شهود  
 او هیچ نماند بلکه وصف شاهد شهودی نیز نماند فاذا تم فقر هم فلاحهم الا ان اتذکر  
 و احضار آب چونکه موجب این چنین ترقی می گردد باید که جز تذکر آب بر زبان و دل هیچ نگذاری  
 با میداند که باین اوج ترقی کرده همه این گوئی که طبیعت چون روح در نظاره فنا گشت این  
 بگفت که نظاره جمال خدا جز خدا نه کرد که چندان کلمه توحید این صفت را بر دل باید زد که  
 آنچه مکنون سر در نیست یعنی محبتش صفت از حقیقت دل ظاهر شده هر چه غیر خودش است  
 بتامی بسوزد اینجا استعداد قبول تجلی احدیت میسر شده ما سواس حق را سبحانه و مجالے  
 و صور حقایق و معانی اندر حقیقت دل کنجائی نماندلی مع الله وقت لا یسع فیہ  
 ملک مقرب ولا نبی مرسل شاید که اشارت باین سزا باشد اگر چه کمال انمنینی  
 حضرت محمد رسول اللہی باشد لیکن امت را به سبب متابعت استعداد تصرف این تجلی  
 بقدر استعداد حاصل است براسیافت این چنین سعادت همگی همت را در متابعت  
 آن حضرت علیین الصلوٰات اتهموا من التحیات اتهموا صرف باید گردد از غایت



انکسارا حق سبحانه باید طلبند که متابعت آن حضرت صلی الله علیه و سلم روزی گرداند و السلام  
 فقره عشق می گوید که کما توحید آهن صفت را بر سنگ دل چندان زن که محبت که مضمون  
 سر دل است ظاهر شود نگاه دل خود را بوصف محبت آراسته دیده هر چه غیر محبت است  
 تمامی نیست بلند بعد آن شاید که بعضی عنایت صفت محبت را ذکر موصوف تحقیقی بوضوح  
 محبت مشاهده فرموده فرق میان موصوف و وصف از میان برنجیزد اینجا بود که در  
 بصیرت دل دید غیر مانند بعضی دین مقام چنین گفته اند که اینجاد را الهیت آن باشند که بینائی  
 و سزا و صاف او محبوب و شود از غایت تصور فهم این معنی کرده نشدند لکن آنچه آن خواه بود  
 که در فناء الله توفیق سلوک بود علی ظهور سلطان الهی آمین -

فقره فیض نخستین را مظاهر کثرت هر چه موجود است اورا از تجلی ذاتی نصیبی است که آنرا  
 و به خاص می گویند این وجه انجذاب حق سبحانه واقع است بحسب دوام اگر بتاثر اسم الهادی  
 از تصرف اسم المفضل نجات باید بدوام انجذابش بذات مقصد از خود یکی نیست شد به همین  
 طمع گشته غیر از حق سبحانه نپندوندند و العیاذ بالله اگر بتاثر اسم المفضل طریق مستقیمه  
 انجذاب بذات کم کند گرفتار خود نگشته خود نپندوندند <sup>نمانند</sup> آن کنند ظلمتش بر ظلمت افزاید همیشه  
 محبوب و ممنوع از شهود و وحدت گردند او را روح در طاعت باشد بلکه طاعت نیز نباشد همه  
 عذابها سے دنیائی و آخروی و صوری و معنوی مستعد و مهیا گردد خلاصی ازین بلیه را  
 اسباب است از توبه نصوح و مباشرت اعمال صالحه بهترین اسباب آنکه از سر صدق  
 خدمت طاعت کنند که محبت ذاتی در خود هائی یافته اند بجای خود را در ایشان کم کند -

در تقوا الله و یا کم آمین -  
 فقره نسبت اصل تحقیق کسی را میسر است که بعد از توبه و انابت از مولی ترک نماید اعمال اخلاق

بموجب آن گنتم یکبوی الله الامتاعبت سید اولین و آخرین علیه من الصلوات آنها و من  
 التیحات آنها کرده باشد و بصدق تمام قصد توبه بمقصود تحقیقی مقرر گشته و حق سبحانه بدلی  
 وجود او خلعت وجود از نزد خود او را پوشانیده بعد ازین تواند بود که آنچه بیند که باوست از ان  
 نیست و باوست آنکه گفته اند که تحقیق تلخیص مصحوب است من الحق بالحق فی الحق  
 اشارت باین تواند بود تا چنین نه شوی از سر آن حدیث که کان الله و لکن  
 دهه شیء که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرموده و مشایخ طریقت این نقطه را که  
 الان کان باین حدیث الحاق کرده اند چیزی را آنچه مصحوب است از اوصاف کمال تحقیق و  
 یقین از ان تو نیست واجب بر تو آنکه تجرید این از خود کرده بلکه تجرید هستی از خود کرد خود را  
 بعد آبا دبری -

فقره ذکر کلمه لا اله الا الله باید که نفی الهیت از غیر خود کند و اثبات الهیت مرتقی سبحانه  
 هر چند هر کس که بویچه از وجه در ذکر تصرف بوجه و اثبات الهیت کند که ذکر را مشغول گرداند  
 از صورت و معنی این کلمه بیسبب محسوس الهیت که آنچه است چه از فیض ایادی البشر و وجود  
 شرف گشته و لوازم وجود بالفعل یا بالقوه در دست پس واجب در ذکر آن کمال حیرت را نفی کند  
 بویچه که دل را شعور و وقوف بآن خیر نماید درجه نازل آنکه صفت تصرف از دور کند تا برسد  
 بان سعادت که الهیت هم چیزی با در دل جلای نماید و ازین جا بدرجه ترقی کند که شمشادش  
 جز ذات حق سبحانه نباشد این جا بود که رقم نیستی بر ناصیه مجموع چیزها کشیده شود اگر او را خواهند  
 که براسه تکمیل دیگران خلق یا نگرند و نوره با و از انانی دارند که در همه چیز و همه باقی بیند  
 رجوعش همه بموجب آن نور بود هر چه چیز با آنکه با همه متوجه باشد او را موجب نه گرداند کسی را  
 که مجموع ذرات کون بجلی و مراتب الهیت آن حضرت بوده جل ذکره چه چیز او را مانع

از مشهور بود و چگونه صورت بندد -

فقره در حصول آنچه مقصود است از خلقت انسانی جز تجربه حقیقت قلب از شواغل نیست  
 در دل چیزی مانده اند که اگر تصفیه تجربه بدل از هر چه هست حاصل شود آن چیز ظاهر شود  
 هیچ چیز مقابل آن چیز نیست جز تجلی ذاتی درین تجلی فاعلی از خود همه حاصل شده شعورش از  
 کثرت ظلیه بلکه از کثرت صفاتیه منقطع شده ملحق بهمین شود اگر خواهد که او را چنان سازند  
 که از دیکر بهره مند شود و او را باکی از خود حاصل شده او را قوتی از نزد حق سبحانه  
 به هند تعبیر ازین معنی بقابل آن فنا وجود موهوب سخانی کرده اند بعضی قایل باشند به اند  
 که در وجود قلب اجاری باشد مثل حجرست و غیر آن تعبیر از حجر نکته ذاتیه مثل مردم  
 چشم است و مثل ساعتی است که در روز جمع نمینهاست و گفته اند بدوام ذکر و تلاوت و  
 صلوات و اعمال خیر دل صافی و منزه شود ما لها ما یقابل شی سوی آن حضرت الحق ذاتیه  
 فی شمن ذالک الحجر نور من اهل التجلی فی سیر فی ذو الایام فی سبب العقل و غیره و بهتر هم ذلک النور  
 المنهوق من ذلک الحجر و شعشعانه و لا یظهر تصایف و لا حرکت لافطام  
 و لا باطنه و لهدا سنی ایهت فاذا اراد الله ان یتقی هدا العبد ارسل  
 علی قلبه سبحان یتکون ما یحول بین النور المتحقق من تلك النکتة و  
 بین القلب فبشر النور الیها منعکسا و لیسرح الیها و الجوارح و  
 ذلک هو اثبت فیقی العبد مشاهد امن و مر اع تلك السماء با  
 لقاء الهم و بقی التجلی و ایما الایزول ابدأ فی ذلک الحجر و لهدا  
 یقول کثیران الحق ما تجلی بشی قد تم احجب عنه بعد  
 ذلک و لکن یختلف الصفات و نافی هذا المعنی ابیاتا منها

بلیت لما التمت قمع باب الله ؛ کنت المراقب لم اکن بالالاهی ؛  
 حتی بذست لعین سجد وجهه و الی هم لم یکن الاهی ؛ -  
 فقره - حقایق عرفانیه خود در تعبیری می آید هر کس از باب ذوق بمعارف خود یا ما و اشات  
 بلغنی چیز کردند سرش آنکه ظهور مطلوب است بوجه از وجه سلطنت حقایق خود از مظاهر  
 عرفا ظاهر گردانید چونکه ظهور مطلوب اقد حقایق انانیه را بلکه تمام هستی با سواهی را فرید  
 تا ظهور بر آن وجه که مطلوب بود از حقایق عرفا بلکه تمام موجودات ظاهر گرداند و ما  
 خلقت الجن والانس الا ليعبدون خلق یعنی وجود مقترن گردانیدن با عیان  
 موجودات پیش طائفان که بصور اعیان و احوال اعیان ظاهر باشد این من باهر  
 آن بر ساختی ؛ تا تو بر خود نرد خدمت با ختی ؛ -  
 فقره عبادت که عبادت از کمال تذلل است از احوال اعیان موجود است کمال تو جز آن  
 نیست که آن ظاهر کنی که بی تو موجود نبوده یعنی تذلل و انکسار و افتقار که از تجلی اسم  
 بزرگوار العظیم است در تو ظاهر شود روزگار بهوده نباید برد عمر خود صرف در چیزی کرد که  
 مقصود از تو آنست و کمال تو در آنست اگر چه ظاهر است کمال صنع و وجود دست کمال تو  
 جز تذلل و انکسار و افتقار و انجذاب حتی که بر تو اسم العظیم و اسم الجمیل ظاهر است به نسبت  
 پس واجب آنکه تصفیه وجه استعداد کنی بترک التفات با دون حق سبحانه تا در زمان صلوات حقیقت  
 بر تو سازین دو اسم بزرگوار مشرف شوی و ازاده از دو کون کردی انگاه بشرف ندای  
 یا عبدی مشرف شده رقم حریت بر جبین تو مشیت شود این سخن را شرح جز از دفتر اعمال  
 صالحه زمینها طلب نه کنی تا با اتحاد مبتلانه شوی مصرع بانگ دو کردم  
 اگر در ده کس است ؛ -



قصره - اعتقاد درست آنکه در عبادت خود دیگر را شریک ندانی و شریک نگذاری معبود  
 بجز کسی نه دانی و جز یکی نه گیری بلکه جز یکی نه بینی این دولت که فوق همه دولت ها است  
 وقتی دست دهد که در محبت با حق سبحانیه هیچ چیز را شریک نه گردانی تا ترقی کنی بجایکه در نظر صبر  
 و بصیرت نه بصیر این سعادت جز متابعت حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم دست  
 نه دهد بر طریق اصل سنت و جماعت رضوان الله علیهم اجمعین و هر چند که خود کردی چاره  
 جز آن خواهی دانست که خود را چنان سازی که عشق با او از مبع نهایت خود در تو خود را  
 چاسبی ساخته ترا بعدی برسد که از تو هیچ نماند آنچه بود که از حقیقت بندگی آگاه شده غیر بندگی  
 در خود هیچ نیابی سر و ما خلقت الجن والانس الالهی عین و ن اینجا ظاهر شود  
 از سه عجب که عشق که بخود ظاهر است میدانی دیگران تا دلیل که ظاهر هر چیزی گمان  
 غیرت آن حضرت چیزی برده اند او از خود جز عشق نمی خواهد تا خود را در خود بیند و السلام -  
 قصره - چون بر توی از حضور ذاتی آن حضرت بر لطیفه مد که تافت مد که بشرف آگاهی بان  
 حضرت شرف شد بعد از وقوف باین سر نسبت آگاهی که حقیقت ذکر است از ذکر برخواست  
 او از دید خود وصف خود از ادگشته در سلک ذاهبین الی الله منتظم شده اطلاق او را اینجا حاصل  
 شد اتهام بدان باید کرد که بدوام ذکر در دل آگاهی بغیر نما ندرین وقت شاید که  
 این چنین کس را واقف این سرگردانیده از دید ذکریت و سائر اوصاف کامله خلاص گردانند  
 قصره - لا اله الا الله محمد رسول الله هر که تصدیق باین کلمه کرد که حق سبحانیه  
 در الوهیت هیچ شریک نیست اوست متفرد با الوهیت و تصدیق رسالت حضرت رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم گردان چنین کس صادق است درین گفتار باین مقدار از خلود در دوزخ  
 نجات می باید پیش از باب اشارت صدق در نجات از شرک خفی است حقیقت صدق

درین کلمه بر سبیل کمال قوی حاصل است که دل از تصرف هوا نجات یابد هیچ چیز را مجال تصرف در  
 دل نماند این معنی وقتی دست دهد که بمواظبت این کلام دل چنان شود که مظهر تجلی احدیت  
 گردد شعورش از غیر حق سبحانیه منقطع شود این زمان او را صادق بحقیقت گویند و  
 پیش از نهان صدق در کلمه آنست که هیچ متصرف نه بیند و نه دانند درش بود ایشان جز  
 حق سبحانیه بوصف الوهیت اینچ نماند یعنی به سبب استغراق در شهود الهیت قابلیت قبول  
 تصرفات که از رسمی بالغیر است در ایشان نمانده است چون اغیار را مجال کنجانی در حقیقت  
 ایشان نمانده تصرفات اغیار چون تواند بود که با نکه به سبب انکشاف نام مجموع موجودات  
 را مجال و مظاهر می بیند هیچ چیز مشوب با اغیار نمی بیند اگر استغراق در آنچه را مجال  
 مشهود است میسر شود مجال و مظاهر تمامی نیست کرده و ما خلقت الجن والانس  
 الالهی عین و چونک آدمی را بر اے عبادت و بندگی خود حق سبحانیه آفریده است سعادت  
 آدمی جز در بندگی آن حضرت بعد از درست کردن عقیده است اعتقاد درست اعتقاد اهل  
 سنت و جماعت است که باید عقیده اهل سنت در دل ثابت و راسخ باشد اعتقاد اهل  
 هوار از مبتدع و ظلم در دل کنجانی نباشد بعد از درست شدن عقیده بندگی حق سبحانیه بران  
 وجهی که علما مقرر کرده اند التماس آنکه از علما دانسته شود اگر چه بعمل مشغول شدن لیکن  
 باید که از رسوم اهل سنت هوا که بادشاهان و حکام برخلاف شریعت وضع کرده اند خود را  
 دور دانسته شود اگر ناگاه از کتاب آن رسوم کرده شود این را حرام دانسته قوی در تم شده  
 از ان استغفار باید کرد همه مسلمانان را بر او و در پدر و مادر و خواهر و فرزند دانسته به نسبت  
 ایشان آن اندیشد که صلاح داین ایشان در آن باشد بعد آنکه این مقدار معلوم کرده شد  
 خود را بعبادت خیر ایض مشغول گردانیده شود گزیند باید گشت و دل را باید دانست و دل را

حق سبحانه مشغول گردانید بعد آنکه دل را تهی گردانیده شود از اندیشه غیر خداوند سبحان حقیقت  
 دل آنچه است که همه چیز با طرفه العین تعلق کند اندیشه دنیا و مصالح دنیایی همه را ادی  
 اندیشه آن چنان چیز را از همه اندیشهها خلاص گردانیده بزبان اللہ اللہ می باید گفت به تعظیم  
 تمام و بدل باید دانست که این نام خداوند است سبحانه به نیاز تمام و راز سے این ذکر حق سبحان  
 را می باید گفت در همه وقت لیکن بروی که مردم ندانند و نشوند این همه بعد آنست  
 که از هر جنبه دید و حق سبحان بآن راضی نباشد تو به وضوح کرده باشد در خوردن پوشیدن  
 و سخن احتیاط کرده باشد و از رسوم اهل خدا که حکام زمان و دارو و خگان می کنند خود را پاک  
 و آزاد کرده باشند این کاری بس دشوار است همت باید داشت که این کار را حق سبحان بخص  
 عنایت بر او آسان گرداند چونکه ظهور وجود بصورت اعیان ثابت و استعدادت و احوال اعیان  
 پیش بعضی تحقق شده است شاید غیبی می تواند بود که عبارت از شهود ظهور وجود بصورت  
 عین ثابت و احوال عین ثابت باشد چونکه در نظر شهود گویند آنچه از وجودی دید شهود مقصود  
 و آنست که بحساب قرب خود را آرام داده باشد چونکه مقصود حقیقی آنست که ظاهر بصورت  
 مجموع اعیان ثابت و احوال اوست بلکه حقیقت آنست که ذات مقدس اقدس و انزه  
 آنست که او محصور باشد بصورت اعیان ثابت آنچه مقصود آنست خارج از هر دایره اعیان  
 ثابت است چونکه باین سرا گاه شده باشد و قد عزت مطالبه تاسف و اشتیاق مقصود  
 حقیقی از او سر بر زده باشد چون آنچه شهود اوست پرتو بی تجلی مقصود است یقینکه  
 او را بازمی گرداند بطلب آنچه شهود او نه شده است آنچه مناسب انعام ما فقیر آنست که چون  
 بسطوت محبت ذاتی از گرفتاری بغیر آزاد گشته است و بشهود و حضور سری بمقصود آرامیده  
 بموجب کبریا لاتد که الله یطهر القلوب مقصود را قریب دانسته چونکه شهود

سری بنسبت رسیدن بدرجه معانته آرام بسری پیش هست بصورت اشتیاق بدرجه  
 معانته او را به قرار گردانیده و قد عزت مطالبه از غایت تاسف و اشتیاق گفته است  
 که چونکه شهود سری را سلیقی هستی محبت را نمی گذارد که نومیدی را اشعار خود ساخته خود را فارغ  
 گرداند گفته باشد که اذا سمت نفسی سلوة عنده ندرتی شهود لیس تفتی عجا  
 همتی باید داشت که هیچ چیز قرار نگیرد تا بدوام صحبت ارباب شهود و حضور باید دوام ذکر  
 از اندیشه غیر فارغ و آزاد شوی تا آنچه مقصود است از خود بینی و از همه آئی -  
 فقره بقدر قوت طاعت به سعی جان باید کوشید که لطیفه مدد که از اندیشه غیر حق سبحان تعالی  
 از روشوی و از اسیری متخیر و اوهمه خلاص گردد و بندگی عبارت ازین تکلیف و تحمل است  
 تا بموجب من اتالی بمشیت آئینته هر و لکه و هر موجب اتالی و ضیع اجر من  
 احسن عملا از تجلی ذاتی ابدی پرتو بر لطیفه مدد که تافه آگاهی به تکلف و تحمل  
 او را دریافته از وصف تکلف آزاد گرداند چون چنین شود که به پرتو آن تجلی مدد که گرفتار  
 آن حضرت شد تو از گرفتاری بغیر او خلاص شدی اگر عنایت کرده ترا عارف و موجد گردانند  
 و از خود پاک گردانند خواهی دید و دانست که وصف دوام آگاهی بآن حضرت ازان آن حضرت  
 است ترا در آن هیچ تحمیت و آن آگاه بمشابه آئینه یا ناودان آب حیات جان باید کن و این  
 طلب نیار امید تا باین دولت رسی **س** بانگ دو کردم اگر درده بس است و در فنا  
 ایام دولتشهود دهند الوصف -  
 فقره سر گرفتاری روح بجد الحقیقت بحقیقت تو از آنست که چیزی که او را در جوار قدس  
 بوده است اینجا حاصل شود آن الم را هیچ آن الم در لیست که قرار نیست او را حاصل  
 شود به سبب حرمان از دوام شهود حضرت حق سبحان به سبب گرفتاری او بمقتضای طبیعت



و هو این جاسری نیست اگر ت آگاه بان کنته نور علی نور و اگر نه کنته بدوام شهود که ترا عنایت کرده اند که کار تو کام تمام است -

فقره - دل را گرفتاری محبوبه باید کرد که بجلبه محبت او غیر محبوب هیچ چیز را کنجانی در دل نماند بلکه خود غیر محبوب هیچ چیز نه بینی از خود غیر خود غنا به خود محبوبه که همگی دل ترا گرفته است حاصل شود این جا بود که آرام حاصل شود درین آگاهی آرام تو به بے قرار می مبدل شد بهر آن کوه که با من اشاهده عینی فاحسه بینی قریباً و قد عزت مطالبه و اگر خواهی که خود را نومید سازی از یافت قرب حقیقی به سبب کمال عزت محبوبه گرفتاری سهواً و ابتلا و به وجود تعلق به توسط غلبه محبت ترا به اختیار از مرتبه نومیدی گذرانیده با آنچه مشهود است بازی گردانند فقره - معنی اذا سمت نفسی سلوا عنه نردنی الیه شهود لیس تقنی بحجابیتنا معلومت خواهد شد چنانچه تخلیص حقیقت انسانی که با اصطلاح طایفه معبره قلب روح شده به عمل و تکلف که ناشی از وجه مقید است مبشر است بقفای تمام وجود که موتهی است از وجه مطلق تا اصطلاح طائفه خلاصه کار آنکه آن چیز یکدیگر می توان نادان می گویم به سبب ظهور محبت که بے آرامی و گرفتاری است که حق سبحانه از اندیش غیر حق سبحانه خلاص شود و این خلاص صفت لازم دل است شود بعد این آنچه شود شود و اگر نه شود چون اصل همه حاصل شد فروع را جدی از اصل نه خواهد بود اتهام در آن باید کرد که به سبب مواظبت بذكر انبوی یا رابطه استعداد ظهور محبت و جذب حاجت نیست نو کره که بود جان مذکور یعنی بوقوف قلبی یعنی آگهی حق سبحانه به وصف تعظیم و انکسار تعظمی که غیر مذکور هیچ را در دل عظمتی نماند که هستی را بعد بر آنست حقیقت بنگی که مطلوب است و السلام -

فقره - هر که در دوسه دوری از محبوبه و امن گیر شده التفات بصیرتش از کونین کند شد

ملک گیریم ما ذلغ البصر و ما طغی اشارت بجمول این دولت است فکر کن که بچه چیز از دیده و از که در استفاده قبح و ذمات خود را در نظر آرد از شرم بر مدار باشد که الهی در تو ظاهر شود که از گرفتاری بخود و غیر خود نجات یابی آنکه در تو چنین آتش ظاهر شود هر گاه از خود بحال حقیقت آنست که اگر ذوق دوری در تون گرفت این همزینت با حجاب بر حجابت گذشتن از آن ضرورتست -

فقره - بعد از خلق خلوق حقیقت از شعور به وجود غیر به سبب استیلا شهود حق سبحانه اطلاعی به بعضی از حقایق و سایر چیزهای شود به یکی از سه وجهی تواند که باشد یکی آنکه چونکه شهود وجود است و جامع کل بقدر محاذات کشف حاصل است بنا بر فزونی یا آنکه به سبب شهود حق سبحانه چونکه خلوص حاصل شد شاید که بقدر صفا در آنجا که در عوالم است منکشف شود یا آنکه بعداً تکمیل حاصل شد -

فقره - مکتوب مولانا محمد قاضی حقیقت عبادت که خضوع و خشوع و شکستگی و نیاز است که از شهود حضرت حق سبحانه بردلی ظاهر شود ظهور این چنین سعادت موقوف بر محبت است ظهور محبت موقوف بر متابعت حضرت محمد صلی الله علیه و سلم و من الصدراة اتمها و هن التحیات اتمها متابعت موقوف بر دانستن طریق متابعت این معنی بے تحصیل علوم دینی متعذر بصورت ملازمت علما که در شان علوم دینی اند براس این عرض می باید کرد و از نجاست بعلم که علوم را وسیله معاش دنیوی و حصول جاه گردانیده اند محترم بود مگر آنکه علما دستقی یافته نه شود بصورت این نوع مردم باید مقصود حاصل گردد از صحبت درویشان که در حق و سماع کنند و بے تحاشا هر چه باشد بکنند و بگیرند و خوردند و نیز باید کرد و از شنیدن معارف و توحید که سبب نقصان عقیده در مذهب اصل سنت

و جماعت شود در باید بود تحصیل از براس ظهور انوار معارف حقیقه کبار بسته بمتابعت حضرت  
محمد رسول اللہ باشد باید کرد و السلام -

فقہہ خداوند ابغرت و قدری که محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نزدست این در مانده  
بقی از نزد خود مشرف کرد ان که بقوت آن یقین از محبت و معرفت و شهود و وجود غیر تو  
از اگشته محبت و معرفت و شهود و وجود تو گرفتار کردم -

فقہہ - دولت معنوی آنست که دل خود را خالی سازد از شواغل کونیة که قلب المؤمن  
عرش اللہ العظیم بعد از آنکه دل خود را فارغ و آزاد و پاک گرداند از آنچه نمی باید و نمی شاید  
بعرش بر بندش و خواه بفرش بلکه آنجا که اوست نه عرش است و نه فرش اصل کا تصفی  
محل است از شواغل و موانع ناقابل قبول مواهب گردد -

فقہہ - قلندری بخیر حقیقت خود است از موانع دور کرد دست آنچه اوست و باقی داشتن  
است آنچه از جانب حق سبحانه است و کم کردن خود را بختی که هر چند خود جوید خود را نیاید چنانچه  
که مرید شیخ النون از ابو زید پرسید که ابو زید کجا است سلطان گفت سسی سال است که با  
یزید ای جویم نمی یا بم اگر تومی توانی یا فنن جوش -

فقہہ - در ویشی ترا شنیدن رقم هستی است از لوح وجود که هر چند از خود در خود چیز طلبد  
نیاید و اگر هر دو عالم او را طلبند نیاید اگر صفتی در اوست از ان او نیست بلکه از ان دیگر است  
که بطریق العکاس درو ظاهر شده است یا صفتی که از پیشگاه است که نظر ان صفت  
کثرت است که وجود که ذنب لا تعاس به ذنب و ع نفسک و تعال نشانه  
داده اند خوش از خرابات و که التوحید استقاط الاضافات -

فقہہ - طلبی معرفت حق تعالی کردن از براس تکمیل ذات خود در مقام شهود سوی

ادب است زیرا که معرفت که صفت حق سبحانه است درین مقام خواسته که صفت خود  
گرداند این غایت یار و نیست درین مقام کما قال ابو زید قدس سره قال له و کلمه کلمه  
اللہ المعرفه او را گفت که بگذار که در که را اورا غیر تست از ان که او را غیر او شناسد حقیقت -  
فقہہ - حقیقت تقوی انفرادی و انقطاع دل است از غیر حق سبحانه و توجع با و جل ذکره و ایما  
بوصف افتقار مقامات و احوال غیر حق سبحانه گفته اند و آرام باین جمله را سبب قطیعت  
دائمه تسکینه او مقامات و احوال محجوب گردانند یقین که او متحرز و متنفر از مخالفت بطریق اولی  
خواهد بود فانقوا لله ما استطعتم ای جمیع استطاعتکم یعنی اند قبل فی تغیر  
ذالك فی الواجب اذن ان یبقی کل شیء یخاف منه و عفوته  
او قطیعتہ و ایحجاب عنہ -

فقہہ - ذکر از حقیقت دل وقت میر شود که هیچ چیز از مقتضیات نفس و شیطان آینهش  
نداشته باشد چه حقیقت دل را بسبب حب ذاتی بحجاب الهی توجیه است بنا بر سر یک پیش  
از پایش ظاهر است ذکر حقیقی شود که بآنکه ذکر خود را حاضر کرده اند حاضر باشد بر سبیل دوام  
چه ذکر حقیقی آنست که حق سبحانه خود را در عین بنده یاد کند سر این سخن آنکه بنده بتوسط جهاد  
در اعراض از غیر بدوام ذکر استعداد آنکه بر توجع از حضور ذاتی حق سبحانه بخودش حاصل شود  
درین طولانیان بلا چه کجائی -

فقہہ اگر حق سبحانه به نسبت بنده خود عنایت فرموده از خود او صاف خود فانی گردانیده  
شاید یگانگی خود گرداند چنانکه فنا و شهود خود را جز با قدا و شهادت حق سبحانه نه بینداید  
نیز از خود نه بنده او موصوف بتوحید الهی گردد شهادت حق سبحانه بتوحید خودی تواند بود که این معنی  
باشد چون بنده متحقق بقفا خود گردد که سبب استعداد قبول نور توحید الهی داشته باشد



برجبا نسبت بحبت این چنین نیستی هر آینه بنور ظهور تو حیدر حقیقی باطنی او از انکساف بغیر  
حق سبحانه نجات یافته خلاص از خود و غیر خود گردد عقیده باید که این بود که سعادت  
جز در نجات از گرفتاری بغیر نیست و خلاصی ازین قید ضرر بجا است و محبت و گذشتن از  
مراود خود و در محبت این نییان میسر نیست ان الشیطان بغیر من نطل عمر -  
س سایه رهبر به است از ذکر حق - اشارت باین معنی تواند بود اهدنا الصراط  
المتقیم به نمائی یا راه راست راه آنکه ایشان را انعام کرده خودشان ساگردانیده نه  
براه آنکه برایشان غضب کرده یعنی هوودان که مستحق غضب شد به سبب آنکه انقیاد  
پیغام خود کردند بآنکه محمد رسول الله ایمان نیاوردند و نه راه آنکه مگر مانند یعنی ترسایان  
که غلو کردند در کار عیسی علیه الصلوٰة والسلام بدرجه که در الوهیت او را شریک گردانیدند یا  
آنکه بجای ما راه راست یعنی بحبت ذاتی خود شرف دار تا از انکساف بخود بغیر تو آزاد  
گشته بجای گرفتار تو کردیم جز تو ندانیم و جز تو نه اندیشیم یا آنکه بجای ما راه راست  
یعنی آن راهی که حضرت تراست به نسبت هر موجودی که آن موجود بے آن پیدایی نه دارد و  
بقایت کمال بے آن نمی رسد تا در همه چیز تو نه پس منم و از تو به بغیر تو  
آزاد کردیم -

**فقره** - اگر یعنی بطلیت خود ترا حاصل است فراحت انحصار و شهود مرفوعت  
به حضور او سبحانه بخود مستغنی است از اعتبار او صاف من - و تو اللهم اهدنا  
قیمت هدیت و اعقر لنا و امر حمتنا - مدته مدید بصدق و نیاز و افتقار از  
حق سبحانه طلبند که بخش عنایت در علت بتوفیق طریق مستقیم توبه و صبر و توکل  
و زهد و محاسبه و مراقبه که نصیحت این مجموع و تحقیق باین حالات شریفه و مقامات طلبیه

بے آن دیگر میسر نیست مشرف گرداند تا غیر ما و آنچه که خلاصی از غفلت است به دوام شهود  
که بر تو نیست از تجلی ذات میسر گردد اگر حق سبحانه به نسبت بعضی بندگان پیش از تحقیق باین  
حالات شریفه و مقامات علییه بخش عنایت چنان می کند بشهود و تجلی ذات ایشان را  
می نوازد لیکن در آخر سلوک باین مقامات مشرف می گرداند تا واسطه دیگران شوند بلکه تا  
تجلیات اسما و صفات تجلی و متصف شوند -

**فقره** - چون جمال الوهیت از مرات کائنات ظاهر است محب بینا چون تواند که  
گرفتار هر زره نیاشد فقر میحتاج الی کل شیء ازین جا توان دانست همه اجزای عالم  
گرفتار بیکدیگر چنانچه آدمی گرفتار همه چیز است بحقیقت همه گرفتار جز یکی نیستند بلکه  
همه گرفتار خودند -

**فقره** هر چه موجودی مانند چون جسم سوسه باید دانست روح این جسم فعل و صفت  
ذات حق را دانست نمایش این جسم جز فعل و صفت و ذات نیست اگر بر تو بے از انوار فعل  
و صفت و ذات برین جسم نه تا بد از و نه نام و نشان از حق سبحانه به نیاز تمام نباید طلبید  
که ترا گرفتار خود گردانیده از میل و محبت مغیر از او گرداند تا بتاثیر آتش محبت همگی تو نیست  
گردانگاه تواند بود که ترا با سایر خود که در موجودات است بینا گرداند هر چه نظر کنی جز فعل  
و صفت و ذات برینی چون این دید غالب آید موجودات را از نظر بر وارند از دید و دانش غیر  
حق سبحانه تمامی آزاد شوی نه تو ماننی و نه عالم به تقدیر سلک طائفه از فرشتگان که بهین  
می گویند مشط شوی همچنان که ایشان را از دل و دانش غیر خلاص گردانید بلکه از خود ترا نیز  
خلاصی از هر چه غیر است حاصل باشد حصول این دولت اگر بجز به میسر شد کاتو کام است  
اگر بشرف یافت جذب میسر نه شدی همگی همت بذکر مشغول باید بود بر طریق خواجگان

قدس اللہ ازواجہم و بیح آسایش را در خود جلے نہ داد و بزرگ مشغول بود تا بر مویک کریمہ اتنا  
لا تصنع جرمین احسن عملا ہذا کہ ترا از ہمہ پاک گردانند و بخود گرفتار سازند کمال چیز  
درین نسبت نیست اگر نیک بختی خود را بزرگ کرد دادہ اندیشہ غیر را در خود جلے نہ دادہ تا بدولتی مشرف  
نشوی کہ بالاترازان بیح دولت نیست والسلام -

فقہہ ابن فقیر ذرا مانیکہ بخارار سیم بشرف خدمت مولانا حامد الدین بن مولانا جمیل الدین  
شایستی مشرف شدم درین فقیر اضطراری و اضطرابی بود ایشان فرمودند مرقبہ تحقیقت  
انتظار نیست حقیقت مرقبہ عبارت ازین انتظار است نہایت سیر عبارت از حصول این  
انتظار است بعد از تحقیق باین چنین انتظار کہ ظہور لیت از غلبہ محبت است راہ بر جزین  
انتظار نیست کہ گذارم از شکر جز نام ہر بی این سببی بہتر کہ اندر کام زہر آسمان  
نسبت بعرش آمد فرود و در نہ بس عالیت پیش خاک تو -

فقہہ - چونکہ امثال ما فقیران بے ہرہ را بطریق ذوق دریافت این معانی میسر نیست  
گرفتاری باین چنین گفت گوئی بہتری نماید از اشتغال یعنی این گفت گوئی از وقت  
اللہ و ایاکم انتظار اے خداوند ما بجزمت محمد صلی اللہ علیہ وسلم -  
غیر حق ہر ذرہ کان مقصود دوست و تیغ لاکر کش کہ آن معبود است و فرزند و نوودیدہ  
اٹکی ہمت بران دار کہ بیح بالیستی در دل بغیر حق سبحانہ نہ باشد ہر چہ بغیر حق سبحانہ  
دل ترا بخود مشغول گرداند بلا اللہ الی اللہ گفتن آن خیر از دل دور کرد چنان کن  
کہ آن چیز را دشمن خود دانی ہمیشہ از حق سبحانہ یہ نیاز تمام آن خواھی کہ بغیر خود بیح خیر گرفتار  
نہ گرداند ظہارت پاک سازد و در خلوت نماز گذار و سر بر زمین نہادہ از حق سبحانہ  
طلب کن کہ ترا در دل بندگان خاص خود راہ دہد سعادت جز بدان کہ بندگان حق سبحانہ

ترا در خود جلے دادہ از حق سبحانہ بطلبند کہ محبت خداوند را در دل تو جائے شود  
ترا یک پند بس در مرد عالم کہ بر بایز جانت در خادم کہ اگر تو پاس داری پاس انفس  
بسلطانی رسالت ازین پاس تو باش اصل کمال اینست و بس کہ  
تو خود کم نشو وصال اینست و بس کہ -

فقہہ اندک حاجتہ الثالث الذکر الحقیقی و ہوشہود ذکر الحق ایالک الحق  
من شہود ذکرک و معرفت اقراء الذکر فی بقایہ مع الذکر شایع  
در تفسیر ذکر الحق ایاک این گفتہ است ہذا المسئلۃ لہا مقامان اولہا شہود ذکر  
الحق ایاک بمعنی اندک ذکرک فیمن اختصہ و اہلہ للقرب و فیہ اشارت  
الی السابقۃ الی علیہا تبسنی الخاتمۃ المقام الثانی عنہ شہود  
بعید وجودہ قلیل من ایدناک من العبارة معناه الایوب من اللہ  
فلا جرمہ اخری فاعنی ذکرک شاید کہ این معنی کہ شایع ذکر کردہ عزیز وجودہ گفتہ  
آن باشد کہ حق سبحانہ بندہ را یاد کردہ است بان معنی کہ ایجاد و بوجود کردہ است  
کہ دران وجود است ہر چہ ہست و فی انفسکم فلا تبصرون -  
تا بنیامبر ہر سوئے دست با تو در زیر کلیم است ہر چہ ہست کہ چونکہ حقیقت این  
معنی را چنانکہ می باید بخوان گفت اولے آنست کہ گویم از زبان عاجزیم -  
فقہہ - ساکن سبیل ہدایت را کہ این سعادت بتوفیق جہاد فی اللہ کہ در کردہ  
والذین جہادوا و اذین اللہ فیہم سبیلنا ہمیں - شدہ یافتہ اند ہر ذرہ  
از ذرہ موجودات سبیل وجود مقصود و مشہود وجود گشتہ نظر بصبر و بصیرتشان از ذرات  
کون جز بوجہ باقی کہ کمال ظہور متعجب است بیفادہ است -



فقره - مقصود از ذکر لاله الا الله نیل این سعادت است چنانکه از بعضی محققان اشارت  
 باین معنی در بیان معنی این کلمه گرفته است لاله الا الله ای لای وجود الا الله دیگر  
 نیز درین معنی چنین گفته است لا موجود الا الله این همه بعد آنست که باین کلمه محبت ماسوی دور  
 کرده شود تا سیان بخیر حاصل شود این حکایت بچنانکه گفتگوی سیرت با ندیشه و فکر نیز سیرت بلکه فکر  
 درین معنی قاطع راه و موجب فلاح است نعوذ بالله من شرور الفناء و من الضل  
 بال فکر فی تحصیل هذا المقصود - طریق حصول این سعادت جز صدق و  
 افتقار و انسار و التواضع سجانه و خالی کردن دل اندیشه ماسوی حق سبحانه به سبب  
 مواظبت بر ذکر نیست چونکه حق سبحانه بجهت عنایت توفیق اکتساب معلوم تعلیم و عظیمه  
 که سبب تکمیل حقیقت انسانی است مشرف گردانند تا کرامت عظیم آنکه همگی  
 همت مصروف بر آن باشد که قوت در آنکه با تحقیق مقصود اصلی از وجود انسانی دست  
 از اندیشه غیر حق سبحانه بجا نماند میسر شود تمامی گرفتاری حق سبحانه شود مانند گرفتاری  
 تشنه که همگی همت او جز آب نباشد تا در سلک مهمن منتظم شده از دیدودانش غیر  
 حق سبحانه آزاد شده هر چه غیر است از شهود او غایب شده لی مع الله و وقت  
 لا یسعی فیہ ملک مقرب و لا نبی مرسل اینجا ظاهر شود که در این  
 عیش و عشرت ساختن یا صدمه زدن جان بشاید با ختن -

فقره خود موجودی می باید دانست که بایجاد حق سبحانه موجود گشته است تمامی  
 خود را در عنایت عبادت حق سبحانه نیست می باید کرد بر طریق کتاب و سنت چنانکه  
 ایام و مجتهدان مقرر کرده اند خلاف آنرا در خود جای نمی باید داد و تمامی از خود تهنیت  
 شد که غیر بندگی در هیچ نه ماند بعد در گم شدن در بندگی حق سبحانه چندان کلمه الا الله

صفت را بر دل زد که آتش محبت که در دل پوشیده است ظاهر شده هستی او را بتایاج داده  
 غیر مستحق سجانه هیچ نه ماند آنکه از عبادت یعنی با آنچه مکلف است بر سبیل دوام می تواند  
 که ماند اگر از خود خود گسوت و خود بر پوشاند محض عنایت و اگر تدارک او باین چنین وجود  
 نه گرداند و کم شده در بحر که خلاص از ان هیچ و همیشه نیست ذهب انخی البوین پیدا  
 فی الذا هینین الی الله اشارت بان حساب سقوط تکالیف که طائفه گمراهان  
 گمان برده اند غیر از ذمه هیچ نیست پس دلیل و ارباب بر کسانیکه می خواهند که از شهود حضور  
 بی چون و چگونه بهره مند باشند آنست که در گاه عبادت معتکف باشند و منتظر باشند  
 که بجزبه از جذبات ایشان را مشرف گردانند از خود تهنیت ساخته بشهودی مشرف گردانند  
 بمنه و کرمه بتا مدار که لطف حق بناگاه رسد بر دل آگاه رساند ان لهما یکم فی  
 ایامی دهر که نفعات الا فصر ضولها یعنی پروردگار شمارا در ایام عمر شما نفعها  
 کنید یعنی حق سبحانه سر یک و اداتی می باشد که آن دادن برابری می کند بدون بسیار شما  
 تعرض بران کنید یعنی طلبان کنید که خود را مناسب آن کنید که یعنی دل خود را از اندیشه غیر  
 حق سبحانه خالی ساخته منتظر آن باشید که آن چنان عنایت حق سبحانه خالی ساخته  
 منتظر آن باشید که آن چنان عنایت حق سبحانه بجهت رحمت شما از انانی دارد یعنی در  
 دل میل محبت خود ظاهر گرداند محبتی که شما را به تمامی باطن حق سبحانه مشغول گرداند هر چند  
 تکلف کنید که خود را از مشغولی بحق سبحانه خافل رسانند نه توانید خافل گردانید نه مانند  
 تشنه که جگرش از حرارت تشنگی چنان شده باشد که هر چه سعی کند که میل آب را  
 از خود دور کند نه تواند کرد چون این جابر سیدی که خود را به تکلف نمی توانی از حق سبحانه  
 خافل ساختن به نهایت ذکر رسیدی لیکن حصول این دولت با ایمان درست

و خود را در ذکر کم کرد نیست باید که هیچ چیز از ذکر غافل نه شوی تا حقیقت ذکر که ذکر خفیه است حاصل شود **۵** ذکر که ذکر تا ترا جا ناست در زندگی دل بذر بزرگ ناست چون فانی شوی ز ذکر بزرگ در ذکر خفیه که گفته اند ناست **۶** ای فضل الذی ذکر علی ذکر الذی میمعه الخفیه سبعین که ضعیفم و انه با شش شب در وجود رانقظه ذکر کن تا با چنین دولت که فوق آن تصور نیست برسی در جزوه از اجزای زمان که دل بشرف آگاهی بحق سبحانه مشرف شد باید سرور در دل ظاهر شود که هیچ چیز را در دل کنجانی نماند تعویذ باللّه من ازان زمان که دل از مشرف آگاهی بحق سبحانه باز ماند در آن زمان اگر غمی ظاهر شود که هیچ چیز را در دل کنجانی نماند دلیل است که آگاهی حقیقی است سعادت حقیقی جز درین آگاهی نیست زیرا که این چنین آگاهی وسیله تجلی ذاتی است که نهایت همه مقامات است تا مل درین باید کرد تا این سخن بهره اعتمادی نه کنی چون سعادت حقیقی و نهایت کمال انانی در دوام آگاهی است بنجانب حق سبحانه بوصف تعظیم که این آگاهی حقیقت پر تو نیست از تجلی ذاتی حق سبحانه تعظیم یعنی تعظیم امر و نهی حق سبحانه که عبارات از امثال و انتباه است انقاس آن که همه کارها با حمد و معاون حصول کمال باشند بادشاهان باید که مد ملازمان درین کار باشند ملازمان نیز مدد و معاون درین نسبت باشند تا عامل بموجب کریمه الاخلاص یومئذ بعضهم لبعض عدو الا باشند و از مره متعین اگر العیاذ باللّه بادشاهان بر سبب دور افتادگی از سعادت آگاهی ملازمان شوند ملازمان نیز بر سبب دور افتادگی بادشاهان نه دانم تا چه شود بعد از طهارت پاک سازد و رکعت نماز گذارد هر کدام سوره که بهتر دانند آن را بخوانند بعد از آن این دعا بخواند که اللهم انی اسئلك و اتوجه الیک بینک و محمد صلی اللّه علیه و سلم

بنی السجته یا محمدانی توجه لوجهت بل کای ربی فی حاجتی ان یقضى حاجتی بعد از آن حاجت جز خود به نیاز و یقین تمام از حق سبحانه بخواهد بعد از حاجت ازین الفاظ گوید اللهم اشفعه فی نفسی اللهم اشفعه فی التخلیص و التخلیص مقاصد الموجهین الی اقصی مدارج الکمال آنکه گفته شد در روز دین بست و هشتم جوار را در تاریخ هشت صد و نود در لب جوی عباس در حضور جماعتی از کسان حالش آنکه بلیت همچو نابیا مسر هر سوی دست **۳** با تو در زیر کلمه است اهر چه هست - فقره - عارضی حقیقت انانی باید آن باشد که انبیا آورده اند بدایش بعد از ایمان تخلص با خلاق اللّه نهایتش آنکه عارض حقیقت انانی محبتی باشد که موجب نیان ما سوا باشد -

فقره - من لم یملک علیہ فلیس القلب عنده این کلمه صادر از مقام ولایت است یا کما از ایجاز شتمل بر تحقیق مقالاتت و غیر آن بسی جواهر سرار که در تحت این کنج بیایانست ظهور آن نسبت از کیا پیش ازان که تطهیر این حساسه کند میسر نیست - فقره - حقیقت کار باری که بر من و تست آنست که دل را التفات بغیر حق سبحانه نیلی نگاه داریم هر چه بر دل وارد شود که بآن نیلی در محبتی باشد آن چیز را آنچه دور گردانیم که تعلق که حی بان چیز نماند مقصود اینست بروی چه شدن که بر دل نیاید آن وقتی دست دهد که دل را قابلیت آن که تجلی ذاتی اکابر رضوان اللّه علیهم جمعین تعبیر ازان بکشوف غلبه کرده اند شرف گردد که ذکر مداوم که اولیا درین عالم مستند تسکین علت عطش ایشان باید تجلی می کند دل ایشان را نگاه می دارند ازان که التفات بغیر این شهود بخبری شود حصول این سعادت جز بدوام نفی غیر و اثبات هستی حق بر دل بروی مقصودی میسر نیست بعضی از تجلی ذاتی تعبیر بان



کرده اند که چون پیش ایشان بغیر ذات حق سبحانه موجودی نیست آنچه ظاهر است  
 ذات است که بصورت معلومات خود ظاهر است باین سخن مراد تراکاری نیست این سخن در  
 فهم نیست بر تو آنست که چنان شوی که آگاهی بغیر حق بسزای در دل نماند از غایت استغراق  
 با گاهی هستی حق بی چیز در دل کنجالی نماند بعد آن که بغیر حق سبحانه آگاهی نماند درین مقام  
 گفته اند اصل استغراق در شهود دانی واجب آنست که اتهام کسی که آگاهی بغیر نماند چون  
 بغیر حق سبحانه آگاهی نماند آنچه بر تو بود آن شد بعد این آنچه حق سبحانه ارزانی دارد

اوداند و السلام -

فقره - عبادت عبارت از امتثال احکام شریعت است و عبودیت عبارت از انقیاد و تسلیم  
 و عبودیت عبارت از  
 احکام است

دوام آگهی است بروجب تعظیم -

فقره - بعضی از بزرگان گفته اند اصح مع الله فان له تعقیقاً صحیح مع من صحبت  
 مع الله - چون لازم صحبت آگاهی است یعنی حتی دار که با گاهی بر تویی است از تجلی  
 ذاتی مشرف شده از تعلق بکونین خلاص و آزاد کردی و اگر طاقت این چنین کار  
 نه داری آگاه بکسانی باش که بر تو این تجلی مشرف شده اند و از خود ربانی یافته هست  
 شریف ایشان از دلش تعلق بغیر نجات یافته در کریمه کونین مع الصادقین زیر کان ایشان  
 بفهم این معنی مشرف شده همگی است چنان کرده اند که همگی خود را باین برگزیدگان رسانند  
 و در ایشان گم شوند برابطه مناسبت و حمیت صورتی کینه عارتباطی ایشان را بسته  
 ایشان شود که در سلک این طائفه منظم شوند کمال سلطنت و سلطانی آن که تصرف  
 خود تمام رعایا و خواص خود را از کسوت خود بپوشاند چنانکه نظر او بر هر که افتد جز خود را نه بیندگان

بندگان اودان که از خود تمامی هستی شوند در خود غیر آنچه از ایشان در ایشان است نه بیند و نه دانند  
 از ناویدن و نادانستن نیز هستی شوند اذ انتم فقیر هم فلا هم الا انما -  
 فقره - نسبت باطنه خواجگان در باطن و نگاهداشت شریعت و اداب شریعت و اعتقاد  
 درست و اجتناب از حرامهاست فعلی و قولی و اختیاری و خالی از همه نعیم بهتر است مصراع  
 بانکه دو کریم اگر در ده کس است -

فقره - ارباب هم عالی بر اهلی همت مصروف بان بوده است که لطیفه مدر که را بجز نیک معلوم که  
 حق است سبحانه معلوم نماند مقتضای دانش و بینش خدمت شما آنست که در تلخیص و تجرید  
 لطیفه مدر که از هر چه هست اتمای باقی و جوه نموده شود و فناء مطلق پیش آکار اولیا عبارت ازین  
 خلاصی و تجرید است چون کمال کمال خیرت با لیت سید الیقین خیرین طریقت است بمناقب آنحضرت علیه من الصلوة آتمها  
 و من التبیات ایها فرض است توحید در شریعت عبارت از حصول این چنین از لوی لطیفه  
 مدر که است **س** تو در افکن خویش قسم تو رواست **ب** خواه ماتم یا ش و خواصی سوز باش  
 غیر حق هر زره کان مقصود است **ج** بیج لا برکش که آن معبود است **د** مغز دانش آن بود بگذار  
 پوست **ز** جز یکی در هر دو عالم نیست کس **ح** بس نشاید داشتن دیگر هوس **ط** مضمون  
 کریمه فاعرضی عن تولى عن ذکرنا فالانصب عین خود باید ساختن از هر چه مخالف  
 اهل الله باشد بگوشه رنق طریقه یافت سعادت حقیقی مقدمه اعراض و اقبال است  
 چون معذرت است همیشه ناظر دل خود باید بود اگر التفات او بغیر حق سبحانه باشد از آن اعراض  
 عجز گردد اقبال کلی که بدل حق سبحانه باید که لازم وقت باشد یافت دولت جز بصدق  
 نیاز حسن افتقار متابعت اهل حق یعنی اهل سنت و جماعت که بفرقه ناجیه ملقب گشته اند  
 میسر نیست و استغفار از هر چه شاغل است از نسبت اهل حق باید که شعار خود ساخته





من القليل من الحبيبات -  
على سائر ما عظمت حيا من اولاد والوالدين  
عندهما ولا ينبت الا على غير ما نبتت عليه ولا على  
حي الا على احد ارضك اللهم وما نفعنا من قوتك وقياس  
الهمم - اللهم قد فذ قلوبنا خالك وقلوبنا على سواك  
تسبحك في كل وقت والتمت من الله ان يقرنا بك في كل وقت